

موضوع ۵

خدای ما حاکم است**مرور کلی موضوع**

بسیاری از بچه‌ها از داستانهای رویایی خوششان می‌آید. داستان علی بابا و غول چراغ جادو را بیاد دارید؟ و یا داستان علاءالدین که اخیراً به فیلم هم درآمد؟ زمانی که این داستانها را در بچگی می‌شنیدیم، مگر آرزو نمی‌کردیم که ایکاش این چراغ جادو را می‌داشتیم و به هرچه که دلمان می‌خواست. می‌رسیدیم؟

بچه‌ها تنها کسانی نیستند که با افکار موجودی کاملاً پر قدرت که به خواسته‌ها و آرزوهایشان جواب دهد، به رویا فرو می‌روند. فیلم تلویزیونی دختر شاه پریان که آن قدیم‌ها در دوران قبل از انقلاب می‌دیدیم، روی چنین موضوعی دور می‌زد. ولی همانطور که «لاری هاگمن»، قهرمان این سریال تلویزیونی دریافت، قدرت غول چراغ جادوی او قدری خارج از کنترل بود. رفتارهای خارج از کنترل و بازی گوشانه «جَنی» اغلب او را به مخاطره می‌انداخت.

کتابمقدس از خدا به عنوان خدای قادر مطلق و پر از محبت سخن می‌گوید. ولی زمانهایی هست که باور اینکه او در مسند کنترل هر چیز قرار دارد، قدری مشکل بنظر می‌رسد. جنگ‌ها و کشتارها، قحطی‌هایی که میلیونها نفر را از گرسنگی می‌کشد، آدمهای خوبی که قربانیان خشونت و مرگ‌های دردناک هستند، بارها و بارها ما را به این فکر می‌اندازند که نکند قدرت خدا قدری از کنترل خارج گشته است.

این سوالات اگر به خود جواب نگیرند، می‌توانند پایه‌های ایمان ما را به لرزه درآورند. از اینها گذشته، اگر ما قدرتی همانند خدا می‌داشتیم، مشکلات دنیا را در یک لحظه پایان می‌دادیم، اینطور نیست؟ ولی خدا به شکل عجیبی سکوت کرده است. آیا او به همان اندازه که کتابمقدس ادعا دارد، خدای محبت است؟ و یا به همان اندازه که کتابمقدس می‌گوید، خدای قادر؟ آیا خدا واقعا کنترل کائنات را در دست دارد؟ آیا او واقعا خدای حاکم است؟

در این موضوع ما:

- آنچه را که کتابمقدس در مورد حاکمیت خدا می‌گوید، درخواهیم یافت.

- خواهیم دید که خدای حاکم ما، چگونه به ما اجازه می‌دهد که چگونگی عمل خود را در مقابل او، خود با اراده‌ای آزاد انتخاب کنیم.
- به این سوال جواب خواهیم داد: «اگر خدا بر همه چیز حاکمیت دارد، پس زمانی که در درد و رنج هستیم، او کجاست؟»
- شواهدی را بررسی خواهیم نمود که نشان می‌دهند، خدا کنترل همه چیز را خود به عهده دارد.

هضم موضوع

منظور از حاکمیت خدا و خدای حاکم چیست؟ آیا خدا فقط بر آسمان حاکمیت دارد، یا اینکه حاکمیت او شامل زمین نیز می‌گردد؟ آیا او بر هر چیزی که اتفاق می‌افتد، حاکمیت دارد؟ اگر چنین است، پس چرا اتفاقات بد بر ما روی می‌دهند؟ چگونه می‌توانم بین حاکمیت خدا و تمامی شرارتی که در این جهان وجود دارند، ارتباطی منطقی به وجود آورم؟ آیا چیزی به نام بخت و اقبال وجود دارد؟ من در مقابل این خدای حاکم چگونه باید از خود عکس‌العمل نشان دهم؟

کوچک ولی مقوی

(علت گنج‌نایدن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«باور داشتن حاکمیت خدا تنها چیزی است که به من قدرت می‌دهد برخی از روزها را به شب برسانم.»

«خدا پادشاه حاکم کائنات است. فقط تاج خود را هنوز بر سر نهاده.»

«اگر خدا، خدای محبت می‌بود، می‌خواست که جلوی شرارت را بگیرد. اگر خدا، حاکم مطلق می‌بود، می‌توانست که جلوی شرارت را بگیرد. شرارت بیداد می‌کند. از این رو نیز، چنین خدایی اصلاً وجود ندارد.» - مباحثه‌ای پرفردار در متون فلسفی

«درک قدرت بی‌حد و حصر خدا و حاکمیت مطلق او، خود به اندازه کافی سخت است. ولی سختتر از آن درک این مطلب است که خدای حاکم مطلق که به هرچه که می‌خواهد عمل می‌کند، چگونه می‌تواند با ما، مخلوقات او، رابطه‌ای صمیمی و نزدیک بوجود آورد، بی‌آنکه ما را به آدم ماشینی تبدیل کند و یا حاکمیت خود را قربانی نماید.» - دی. ای. کارسون

«مشکل شرارت و بدی برای مسیحیان بیشتر حالت کیش در شطرنج را دارد تا مات. برای مسیحیان هنوز هم حرکت‌هایی هست که می‌توانند انجام دهند.» - آرتور هولمز

«حاکمیت: این کلمه رئیس، سرکرده، و عالیمقام معنی دارد. ابتدا از مقام و منصب خدا سخن می‌راند (خدا وجود سرکرده در سراسر کائنات است)، و سپس از قدرت او (در این کائنات، خدا در قدرت خود بالاتر از همه است.) - چارلز رایری

«حاکمیت خدا، داکترین دلگرم‌کننده‌ای است، لیکن فقط برای هالوهایی که سر خود را مثل کبک در برف فرو می‌کنند و مذبحخانه منکر می‌شوند که این دنیای واقعی دیگر از کنترل خارج است.»

نمونه به جهت مطالعه

افسانه و حمید

ده سال است که افسانه و حمید با هم ازدواج کرده‌اند. دو بچه دارند: شیرین ۸ ساله، و مجید ۵ ساله. تا آنجا که بیاد دارید، این خانواده را همیشه در کلیسا دیده‌اید. پدر افسانه عضو کادر رهبری کلیساست، از این رو هم افسانه در خانواده‌ای ایماندار بزرگ شده و از همان بچگی با ایمان و مسیحیت آشنا گشته است. افسانه الآن معلم یکی از کلاسهای صبح بانوان است و در عین حال در تیم مشاوران هم خدمت می‌نماید.

حمید در کلیسای خانگی بزرگ شد، و از زمانی که محل کارش به نزدیکی کلیسای شما آمده، در جلسات شما شرکت می‌کند. او و افسانه در کلیسا با هم آشنا شدند و چندی بعد هم ازدواج کردند و اینک هر دو در مقام خادمینی وفادار، علیرغم خطراتی که وجود دارد، مسئولیت گروه خانگی شما را به گردن دارند. بطور کلی وضعیت خانواده خوب به نظر می‌رسد، خصوصاً هم با مشکلاتی که شیرین از نظر سلامتی دارد.

سال گذشته دکتر تشخیص داد که شیرین سرطان خون پیشرفته دارد و دوا و درمان آن هم خرج بسیار زیادی برای آنها خواهد داشت. افسانه انگار که وضعیت را بهتر از حمید تحمل می‌کند، ولی حمید کاملاً بهم ریخته است. آن اوایل همه فکر می‌کردند که خرج زیاد این بیماری، حمید را این چنین از توان انداخته، ولی یکشب در جلسه خانگی معلوم شد که حمید با حاکمیت خدا مشکل دارد. چرا خدایی که کائنات را آفرید و مسیح را از مردگان زنده کرد، دختر عزیز او را از سرطان خون محافظت نکرد؟

چه جوابی برای گفتن به حمید دارید؟

سوال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

اتواریخ ۲۹: ۱۰ - ۱۳

داوود در حضور جماعت خداوند را تمجید کرد و گفت: عظمت و قدرت، جلال و شکوه و بزرگی برازنده توست. ای خداوند، هر چه در آسمان و زمین است مال توست. سلطنت از آن توست. تو بالاتر و برتر از همه هستی. ثروت و افتخار از تو می‌آید؛ تو بر همه چیز حاکم هستی. قدرت و توانایی در دست تو است؛ این تو هستی که به انسان قدرت و بزرگی می‌بخشی. ای خدای ما، از تو سپاسگزاریم و نام با شکوه تو را ستایش می‌کنیم.

این مزمور حمد و پرستش سخن از حاکمیت خدا دارد.

توصیفات را که داوود جهت حاکمیت خدا در آیه ۱۱ بیان می‌دارد، به ترتیب بنویسید.

خدا به عنوان «بالاتر و برتر از همه» توصیف شده است (آیه ۱۱) و اینکه «بر همه چیز حاکم» است (آیه ۱۲) چه چیزی متعلق به خداست و او می‌تواند آن را عطا کند (آیات ۱۱ و ۱۲)؟

در مقابل حاکمیت خدا عکس‌العمل حاکی از قدردانی ما چیست (آیه ۱۳)؟

حقوق ۱: ۱ - ۴

وحی که حقوق نبی آن را دید: ای خداوند تا به کی فریاد برمی آورم و نمی شنوی؟ تا به کی نزد تو از ظلم فریاد برمی آورم و نجات نمی دهی؟ چرا بی‌انصافی را به من نشان می دهی و بر ستم نظر می نمایی و غضب و ظلم پیش روی من می باشد؟ منازعه پدید می آید و مخاصمت سر خود را بلند می کند. از این سبب، شریعت سست شده است و عدالت هرگز صادر نمی شود. چونکه شریران عادلان را احاطه می نمایند. بنابراین عدالت معوج شده صادر می گردد.

در موضوع گذشته دیدیم که خدا به طوری خستگی ناپذیر به دنبال عروس خود اسرائیل است تا به طریقی او را برگرداند. اسرائیل به عوض بازگشت به جانب او، با خدایان غریب «زنا می کند». به عنوان تنبیه به جهت بازگرداندن او، خدا به قدرت‌های بیگانه اجازه می دهد که بر اسرائیل چیره، و آنها را به اسارت برند. در سال ۷۲۲ قبل از میلاد، آشوریان منطقه شمالی اسرائیل را به زیر سلطه کشیدند. حدود سال ۶۰۰ قبل از میلاد، در حالی که بابلیان بیرحم خود را جهت یکسره کردن کار منطقه جنوبی آماده می کنند، حقوق ویرانی اورشلیم و معبد را توصیف می کند و از اسارت و تبعید یهودیان به بابل سخن می راند.

با توجه به متن فوق، چرا حقوق با حاکمیت خدا مشکل دارد (و نمی تواند باور کند که رشته کنترل در دست اوست)؟

آیا متوجه شدید که چه کسی حقوق را برای پرسیدن چنین سوآلهایی الهام بخشید؟ حقوق پیغمبر این وحی و پیام را از خود خدا دریافت داشت. خدا می داند که در این دنیای سقوط کرده، ما با باور حاکمیت او مشکل داریم. اگر این آزادی را داشتی که کاملاً صادق باشی، در رابطه با حاکمیت خدا تو چه سوآلاتی را مطرح می کردی؟

ایوب ۳۸: ۱ - ۱۱، ۴۲: ۱ - ۶

و خداوند ایوب را از میان گردباد خطاب کرده، گفت: «کیست که مشورت را از سخنان بی‌علم تاریک می‌سازد؟ الان کمر خود را مثل مرد ببند، زیرا که از تو سوال می‌نمایم پس مرا اعلام نما. وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری. کیست که آن را پیمایش نمود؟ اگر می‌دانی! و کیست که ریسمانکار را بر آن کشید؟ پایه هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه‌اش را نهاد، هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم نمودند، و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟ و کیست که دریا را به درها مسدود ساخت، وقتی که به در جست و از رحم بیرون آمد؟

و ایوب خداوند را جواب داده، گفت:

«می‌دانم که به هر چیز قادر هستی، و ابدا قصد تو را منع نتوان نمود. کیست که مشورت را بی‌علم منخفی می‌سازد. لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی‌دانستم. الان بشنو تا من سخن گویم. از تو سوال می‌نمایم مرا تعلیم بده. از شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را می‌بیند. از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم.»

کتاب ایوب معالجه بی‌پایان مشکل رنج بشر است. داستان ایوب در نگارش زیبای خود، به زبانی کاملاً صادقانه کشمکشی را تصویر می‌کند که شرارت و بدی در مقابل صمیمیت و نزدیکی با خدا دارند. ایوب بعد از آنکه خانواده، ثروت و سلامتی خود را از دست می‌دهد - که همه در عرض یک ساعت صورت می‌گیرند - سه دوست او «الیفاظ»، «بیلدد»، و «ضوفر» به جهت تسلی او می‌آیند (فصول ۱ و ۲). قسمت اعظم این کتاب (۳ - ۳۱) تلاش بی‌پایان ایوب در حفظ اعتماد خود به خدا و به نیکویی اوست، آن هم در بطن شرایط شخصی بسیار وحشتناک و نصیحت‌هایی نه چندان کمک کننده از جانب «دوستان». در فصول ۳۲ - ۳۷ دوست جوانتر او «الیهو» در رابطه با شخصیت خدا چیزهای جالبی بیان می‌کند. لیکن اوج این کتاب در فصول ۳۸ - ۴۱ می‌باشد، زمانی که خود خدا با ایوب در طولانی‌ترین گفتگویی که از خدا ثبت شده است، سخن می‌گوید. مطمئناً این اشتیاق در شما خواهد بود که کتاب ایوب را با تأمل بخوانید، ولی قسمتی کوچک از سخن خدا به ایوب و نیز جواب او را ما در اینجا گنجانیده‌ایم.

خدا در رابطه با تمامی آن وقایع وحشتناکی که بر ایوب رخ داده بود، چه توضیح می‌دهد؟ چرا فکر می‌کنید که خدا بدین طریق جواب می‌دهد (اشعیا ۵۵: ۸ و ۹)؟ جواب ایوب را با کلمات خود آنطور که فهمیده‌اید، بنویسید.

پیدایش ۴۵: ۴ - ۸ - ۵۰: ۱۸ - ۲۰

و یوسف به برادران خود گفت: «نزدیک من بیایید.» پس نزدیک آمدند، و گفت: «منم یوسف، برادر شما، که به مصر فروختید! و حال رنجیده مشوید، و متغیر نگردید که مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را) زنده نگاه دارد. زیرا حال دو سال شده است که قحط در زمین هست، و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو. و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیتی در زمین نگاه دارد، و شما را به نجاتی عظیم احیا کند. و الان شما مرا اینجا نفرستادید، بلکه خدا، و او مرا پدر بر فرعون و آقا بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت.

و برادرانش نیز آمده، به حضور وی افتادند، و گفتند: «اینک غلامان تو هستیم.»

یوسف ایشان را گفت: «مترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟ شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است.

درک آنچه که اتفاق افتاده، چیزی عالی است. این روایت سالها بعد از اقدام برادران یوسف به جهت قتل و عوض کردن تصمیم و فروختن او به کاروان تاجران به جهت بردگی نوشته شده است.

آیا فکر می‌کنید که یوسف زمانی که او را می‌خواستند بکشند، در رابطه با حاکمیت خدا همین نظر را داشت، زمانی که او را به زنجیر کشیده و به مصر می‌بردند؟

بر اساس آیه ۲۰، خدا در حاکمیت خود قصد دارد در نهایت از شرایط و اوضاع بد چه چیزی بیرون آورد؟

رومیان ۸: ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۷

و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و بحسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند.

پس به این چیزها چه گوئیم؟ هرگاه خدا با ما است کیست به ضد ما؟ او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود.

آن هفت چیز قید شده در آیه ۳۵ که می‌تواند ما را نسبت به حاکمیت و نیکویی خدا به شک اندازد، کدامند؟ آنها را به ترتیب بنویسید.

کدامیک از آنها را شما خود شخصا تجربه کرده‌اید؟

پولس می‌گوید که حتی در قحطی، یا عریانی، و یا مرگ (که به شکل مجازی از لغت «شمشیر» برای آن استفاده کرده) ما بیش از حد نصرت یافته‌ایم. بنیاد این یقین و اعتماد او چیست (آیات ۲۸ و ۳۱)؟

دیگر منابع

«حاکمیت خدا» به قلم تونی ایوانز

فصل پنجم از کتاب *خدا، ما مهیب است*.

«زمانی که در رنج هستیم، پس خدا کجاست.» به قلم ماکس آندرز

فصل دهم از کتاب *شناخت خالق خود*.

حاکمیت خدا

از کتاب «خدای ما مهیب است» به قلم تونی ایوانز

خدایی که بسیاری از ما او را پرستش می‌کنیم، خدایی بسیار کوچک است. بنظر می‌رسد که خدای بسیاری از مسیحیان لاغر، ضعیف، و محدود است. قوت ندارد که تغییری صورت دهد و چیزی را عوض کند. خدای بسیاری از ما که او را خدمت می‌کنیم، بیشتر به شعله سو کشنده شمع می‌ماند تا تابش درخشان و سوزاننده آفتاب.

یکی از دلایل این امر عدم درک ما از حاکمیت خدا است. ما اجازه داده‌ایم که خدا در هر جایی باشد، ولی در تخت خود! و به شکست و ضعف و محدودیت روحانی خود براحتی تسلیم شده‌ایم، زیرا خدایی که از آن سخن می‌گوییم، با آن خدای حاکم کائنات، زمین تا آسمان فرق دارد.

سلطه مطلق خدا

حاکمیت خدا سلطه و کنترل او را بر تمامی خلقت او دربرمی‌گیرد. خدا به شکلی مطلق بر امورات انسانها سلطه دارد. او بر تخت کائنات در مقام خداوند می‌نشیند. هر آنچه که اتفاق می‌افتد، بدان جهت است که او خود، یا مستقیماً آن را باعث می‌شود، و یا با آگاهی از آن، وقوع آن را اجازه می‌دهد. هیچ چیز چه در داخل تاریخ و چه خارج از آن وجود ندارد که تحت کنترل کامل خدا نباشد. این است آن خدایی که از او سخن می‌گوییم و اگر این مطلب را درک نکنید، اقتدار او را جدی نخواهید گرفت. می‌دانم که بسیاری از اشخاص موضوع حاکمیت خدا را دوست ندارند. دوست ندارند خدایی حاکم داشته باشند. غیر مسیحیان به یقین و متأسفانه بسیاری از ما مسیحیان هم از آن جهت به دنبال خدایی حاکم نیستیم، چرا که دوست نداریم کسی بر زندگی ما سلطه داشته باشد. ما می‌خواهیم خودمختار باشیم.

شاید در منزل نوجوانانی بدین شکل داشته باشید. زمانی که به سن بخصوصی می‌رسند، دوست دارند آزاد باشند. زمان نوجوانی خود را به خوبی بیاد دارم. تا قصد کاری می‌داشتم و صدای «نه» پدرم بلند می‌شد، صدای غرغر من هم به آسمان می‌رسید: «ولی بابا، حالا که دیگه تقریباً یک مردم.» البته که به سرم زده بود و به عمد کلمه تقریباً را به کار می‌بردم، زیرا هنوز آمادگی پرداخت اجاره خانه و قسط ماشین نداشتم!

مردم نیز به همان طریق دوست ندارند تحت اقتدار خدا باشند. بیشتر به دنبال گول چراغ جادو هستند که هر وقت اراده کنند، بیرون بیاید و برایشان خدمت کند. ولی فقط زمانی که به او احتیاج دارند. و گرنه به هیچ عنوان نمی‌خواهند که مزاحمشان شود. به خدا می‌گویند: «با ما کاری نداشته باش. کارت داشتیم، صدایت می‌کنیم.»

شیطان از این گرایش بخوبی آگاه است. او خود نیز همین گرایش را دارد. او خدمت به خدا را دوست نداشت. می‌خواست خودمختار باشد. زمانی که حوا را در باغ به وسوسه می‌انداخت، گفت: «خدا می‌داند که روزی که از این میوه بخوری، مثل او خواهی شد - خود مختار. افکار خود را خواهی داشت. هر جا که خواهی، خواهی رفت. و آقای خود، خواهی بود. نگذار خدا بیش از این به تو امر و نهی کند. خودمختار باش.»

لیکن به محض درک حاکمیت خدا خواهید دید که هیچ کس نمی‌تواند وابسته به او نباشد و خودمختاری پیشه کند. عملکرد من و شما در کائناتی است که حاکمیت مطلق او بر آن سایه افکنده است و اوست که به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم وقوع اتفاقات را باعث می‌شود. زمانی که خدا را بدینگونه می‌شناسیم، این شناخت طریق تفکر و عمل و زندگی ما را عمیقاً عوض می‌کند. در رابطه با خدای حاکم می‌خواهم به چهار مطلب اشاره کنم:

خدا هر چه که بخواهد، انجام می‌دهد

حاکمیت خدا یعنی اینکه او از این حق برخوردار است که هر چه که بخواهد، با آفرینش خود بکند. خدا می‌تواند هر چه که بخواهد، با آفرینش خود بکند. به یک دلیل بسیار ساده؛ برای اینکه متعلق به خود اوست. «زمین و پری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن.» (مزمور ۲۴: ۱). بخاطر مالک بودن به این کائنات، خدا هر آنچه که بخواهد، و هر وقت که بخواهد، می‌تواند با آفرینش خود بکند.

خدا حکمرانی می‌کند

فرض کنید که به خانه من بیایید و بگویید: «ایوانز، از مبلمان خانه‌ات خوشم نمی‌آید. تابلوهای روی دیوارها هم که چنگی به دل نمی‌زنند. دکور اتاق خوابت چشم آدم را از حدقه در می‌آورد. این دراهه را باید به کنار تخت خواب بکشی. سرویس آشپزخانه و غذاخوری‌ات هم که باب سلیقه من نیست. کاشکی در این مورد یک کاری می‌کردی.»

در جواب به این نظرات شما، من فقط یک پاسخ می‌داشتم: «وقتی خودت دست به جیب بردی و پول مبلمان را دادی، آن موقع مطمئناً از تو نظر خواهیم خواست. ولی تا زمانی که پول از جیب من بیرون می‌آید، نظریات تو در مورد خانه من راه به جایی نخواهند داشت.»

زمانی که توانستید کائنات بوجود آوردید، سیاره‌ها خلق کردید، حیات آفریدید، شاید آن موقع بتوانید به خدا دیکته کنید که کائنات را چگونه اداره کند. ولی تا زمانی که به این توان الهی نرسیده‌اید، از چنین حقی برخوردار نیستید. این حق را همیشه خدا مالک است، نه ما، و او هر چه که بخواهد، می‌کند. این صرفاً یک ایده گذرا در کتاب مقدس نیست، بلکه یکی از آموزه‌های اصلی آن است. بگذارید به شما نشان دهم.

ایوب می‌گوید: «آنچه دل او (خدا) می‌خواهد، به عمل می‌آورد.» (ایوب ۲۳: ۱۳). ایوب ۴۲: ۲ این مطلب را چنین بیان می‌کند: «می‌دانم که به هر چیز قادر هستی، وابتداً قصد تو را منع نتوان نمود.» یعنی، شما نمی‌توانید رأی خدا را مانع گردید.

بر اساس مزمور ۱۱۵: ۳ «خدای ما در آسمانهاست. آنچه را که اراده نموده به عمل آورده است.» مزمور ۱۳۵: ۶ به ما می‌گوید: «هر آنچه خداوند خواست، آن را کرد؛ در آسمان و در زمین و در دریا و در همه لجه‌ها.»

به امثال ۱۶: ۴ گوش کنید: «خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است، و شیرینان را نیز برای روز بلا.»

در اشعیا ۴۵: ۷ خدا می‌گوید که اوست «پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم.»

عهد جدید نیز در این مورد ساکت نمی‌نشیند. پولس در افسسیان ۱: ۱۱ می‌گوید که خدا بر حسب قصدی که دارد، «همه چیزها را موافق رأی اراده خود می‌کند.» رومیان ۱۱: ۳۶ چنین اشعار می‌دارد: «زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابدالابد جلال باد، آمین.»

حتی شخص شریب و ناصالح نیز نمی‌تواند از دست کنترل کننده خدا فرار کند. این آیه در مکاشفه ۱۹: ۶ را واقعاً دوست دارم: «زیرا خداوند خدای ما، قادر مطلق، سلطنت گرفته است.» خدا سلطنت می‌کند! حتی زمانی هم که اینطور به نظر نمی‌رسد، او سلطنت می‌کند. زمانی که هرج و مرج ظاهر می‌شود، او بر آن حاکم است. زمانی که همه چیز از هم می‌پاشد، او بر آن پاشیدگی حاکم است.

خدا تصمیم می‌گیرد

خدای ما حاکم است. این سخن به این معنی است که چیزی به اسم بخت و اقبال و شانس وجود ندارد. این واژه باید از کتاب لغت‌نامه بیرون آمده باشد. شما هیچوقت خوش‌شانس و یا بدشانس نیستید. تحت حاکمیت خدا هیچ چیز بر اساس شانس اتفاق نمی‌افتد. هر چیزی که بر شما واقع شود؛ چه خوب و چه بد، بایستی اول از زیر انگشتان او رد شود. در رابطه با خدا چیزی به اسم «تصادفی» وجود ندارد.

واقعا که از این داستان همشهری خودم کیف می‌کنم. چرخ روزگار همشهری مرا آخر عمری به یکی از شهرهای تگزاس آورده بود. او هم مثل بقیه مردم می‌خواست بیمه درمانی خصوصی بگیرد. هنگام خرید بیمه، بیمه‌گر از او سؤال می‌کند: «آیا تا بحال تصادفی داشته‌اید؟»

همشهری من جواب می‌دهد: «نه، ابدأ. هیچ تصادفی نداشته‌ام. یکبار مار نیشم زد، یکدفعه هم اسب لگدم زد و چند تا از دنده‌هایم شکست. این شکستگی مرا برای مدتی از کار انداخت، ولی هیچ تصادف نداشته‌ام.»

بیمه‌گر وقتی این را می‌شنود، با تعجب می‌گوید: «صبر کن، گیجم کردی. مار نیشت زد، و اسب هم لگدت زد، مگر اینها تصادف نیستند؟»

همشهری من جواب می‌دهد: «البته که نه، هر دو تا قصدی بود، نه تصادفی.»

فکر همشهری من درست بود. اتفاقات همینجوری که اتفاق نمی‌افتند. هر آنچه که اتفاق می‌افتد، زیر دست خدایی حاکم اتفاق می‌افتد. به محض اینکه این مطلب را درک کنید، تمامی زندگی‌تان شکل و شمایل دیگری به خود می‌گیرد. در کائناتی که توسط خدایی حاکم کنترل می‌شود، جایی برای اتفاقات شانسی و خوش‌یمنی و اشتباهی وجود ندارد؛ اتفاقات خوب و بد هر دو در کنترل او هستند.

نمونه بارز این مطلب را در خروج ۴ می‌بینیم، جایی که موسی در تلاش گفتن این سخن به خدا بود: «من فردی فصیح نیستم، کندزبانم». به جواب خدا در آیه ۱۱ نگاه کنید: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟» خدا در رابطه با لکنت زبان موسی همه چیز را می‌دانست. خدا آن را به او داده بود.

تصمیمات ما

جزئی‌ترین قسمت زندگی ما از نظر او مخفی نیست - به هیچوجه. و همین مطلب برای ما مشکل می‌آفریند، زیرا این سؤال را حال باید پاسخ گفت: اگر خدا در واقع چنین خدایی است، پس دیگر تصمیم من چه اهمیتی دارد؟ اگر او حاکمیت دارد و همین اکنون نیز آنچه را که باید رخ دهد، بر

اساس خوشایند و میل خود رقم زده است، پس دیگر چه نیازی هست که من انتخاب کنم؟ چرا راحت ننشینیم و آرام نگیریم و بگذاریم که آنچه را که می‌کند، انجام دهد. مگر نه اینست که آنچه را که می‌خواهد، به هر حال انجام خواهد داد؟

اینجاست که به وجود ما تنش می‌ریزد. بگذارید در این مورد قدری توضیح دهم. در علم تئولوژی ما به این مطلب، «تناقض دو اصل» می‌گوییم: یعنی، حقایقی که به موازات هم به پیش می‌روند و به نظر نمی‌رسند که یکدیگر را تلاقی کنند. از یک طرف، خدایی حاکم داریم. و از طرف دیگر، بر من است که انتخاب کنم. ولی اگر انتخاب با من است، خدا در این امر چقدر کنترل دارد؟ و اگر کنترل کننده اوست، پس چه نیازی به انتخاب من هست؟

من مدعی نیستم که در این مورد به جواب کاملاً آگاهی دارم، ولی زیاد هم بی‌نظر نیستم. فرض کنید که می‌خواهم به بازار مرکز شهر بروم. قصدی که انجام آن عزم کرده‌ام، این است. ولی برای رفتن و رسیدن به آنجا تنها یک طریق برای من نیست. می‌توانم سوار مترو شوم و مستقیم به آنجا برسم.

ولی بنا به عللی ممکن است بر آن شوم که از این طریق به بازار بروم. این انتخاب باعث نمی‌شود که از رفتن به بازار باقی بمانم، چرا که برای رفتن به آنجا دو طریق دیگر نیز می‌دانم. در حالی که هدف و مقصد من ثابت است، با اینحال می‌توانم جهت طریقی که مرا بدان برساند، آزادی اختیار داشته باشم.

خدا در اراده حاکم خود مقصد را رقم زده است. ولی در چارچوب و محدوده اراده خود، طرق زیادی برای رسیدن به آن دارد. او به شما اجازه می‌دهد که انتخاب کنید. انتخاب‌های شما مقصد عزم کرده خدا را تغییر نمی‌دهد. او به مقصد خود خواهد رسید، ولی انتخاب‌های شما روی طریقی که باید پیش گیرد، اثر خواهد داشت. خدا در هر حال به آنجا خواهد رفت، خواه از طریق شما، خواه با دور زدن شما، خواه با زیر کردن شما، و خواه علی‌رغم شما. وقتی که همه چیز گفته شد و همه کار انجام گرفت، حتی مسیری هم که شما انتخاب خواهید کرد، همان مسیری خواهد بود که خدا در حاکمیت خود استفاده از آن را ریخت تا بدان به اهداف قصد کرده خود برسد.

شما در انتخاب مسیری که خدا می‌گیرد، دخیل هستید. آیا او شما را زیر می‌گیرد و از روی شما می‌گذرد؟ آیا شما را کنار می‌زند؟ آیا شما را برکت می‌دهد؟ آیا شما را لعنت می‌کند؟ شما خدا را از مقصدی که به آن عزم کرده است، مانع نخواهید شد. سؤال واقعی این است: وقتی که خدا به مقصد خود برسد، شما در چه حال و چه وضعیتی خواهید بود؟

به عنوان مثال، خدا رقم بر این زده است که در طول ابدیت انسانها او را جلال دهند. یعنی، یکی از مقاصدی که خدا در آن به پیش می‌رود، این است که تمامی نسل بشر در طول تاریخ نام او را جلال

دهند. برخی از ما در آسمان زمانی که در ملکوت او با شادی زندگی می‌کنیم، به شکلی ابدی نام او را جلال خواهیم داد.

برخی دیگر از مردم همان کار را در جهنم خواهند کرد و در جهنم نام او را تا به ابد جلال خواهند داد. در جهنم فردی بیخدا و ملحد وجود نخواهد داشت! هیچکس در آنجا دیگر به وجود خدا شک نخواهد داشت. هیچکس نخواهد بود که نام او را نخواند. همه انسانها، در تمامی زمانها، دقیقا آنچه را که خدا برایشان رقم زده است، انجام خواهند داد. ولی او به ایشان این حق را داده است که مسیر را خود انتخاب کنند.

حاکمیت خدا و دعا

در مورد دعا چطور؟ خدا بر آنچه که می‌خواهد انجام دهد. عزم کرده است. ولی برخی از چیزها را انجام نخواهد داد، مگر اینکه ما بر اساس انتخاب و تصمیم خود دعا کنیم. «ندارید، از این جهت که نمی‌طلبید.» (یعقوب ۴: ۲). این مطلب به مادری می‌ماند که بچه‌ای مریض دارد. می‌داند که بچه را کی به رختخواب بگذارد و چه موقع از شب به جهت شیر دادن او بلند شود و بسیار مصمم است که چنین نیز بکند.

ولی تا صدای بچه بلند نشود، مادر بیدار نخواهد شد. صدا و یا گریه بچه باعث نمی‌شود که مادر کاری صورت دهد. او سر شب هم تصمیم به انجام این عمل داشت، ولی در اراده حاکم خود تصمیم بر آن گرفت که این عمل را انجام ندهد تا زمانی که بچه آن را طلب کند. پس زمانی که صدای «ماما» گفتن و یا گریه بچه بلند شود، مادر آنچه را که به آن از قبل قصد کرده بود، عمل می‌کند.

خدا به انجام آنچه که قصد کرده، مصمم است، ولی در انجام برخی از آنها می‌گوید: «تا زمانی که صدا «پدر» را از دهان شما نشنوم، آن را انجام نخواهم داد.» زمانی که او را صدا می‌زنیم، به ما پاسخ می‌دهد.

بنابراین خدا در حاکمیت خدا این اختیار را به ما عطا کرده که خود را به نحوی در حاصل آنچه که حاکمیت او به ثمر خواهد آورد، جای دهیم. هیچ کس نقشه خدا را ختنی نخواهد کرد و قادر به انجام آن هم نیست. تنها کاری که از دست ما برمی‌آید، این است که با او همکاری کنیم.

به جهت او خلق شده‌ایم

حاکمیت خدا در وهله اول به این معنی است که او حق دارد با آفرینش خود هر چه که بخواهد بکند. به اول قرن‌تیان ۸: ۶ که چنین می‌گوید، نگاه کنید:

لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.

شما برای خدا زنده هستید. علت خلقت شما هم همین بود. شما از این جهت خلق نشدید که کاری خوب داشته باشید، تا به ابد با شادکامی زندگی کنید، ازدواج نمایید و بچه‌دار شوید. این‌ها همه به قول همشهری من «اضافه بر سازمان» است. شما از این جهت خلق شده‌اید که برای خداوند جلال و عزت بیاورید و اهدافی را که به جهت زمین دارد، جامه عمل پوشانید. از این رو هم در زندگی، آرام و قرار نخواهید داشت، مگر اینکه در او آرام و قرار بگیرید.

جلال و اراده خدا

حاکمیت خدا این را نیز شامل می‌شود که او صفات و خصوصیات خود را بکار گیرد تا جلال خود را حفظ نماید و اراده‌اش را به انجام برساند. با اینکه این مطلب را قبلاً هم گفته‌ام، بگذارید باز تکرار کنم.

انسانها نمی‌خواهند که مطیع خدا گردند و اغلب بر علیه او کودتا می‌کنند. این عمل به هیچوجه به دلیل خصوصیتی که خدا دارد، بجایی نمی‌رسد، زیرا این خصوصیات اجازه نمی‌دهند که هیچ کس بتواند او را از تخت حاکمیت خود براندازد.

تا ابد حاکم

همانطور که در فصول دیگر خواهیم دید، خدا قادر مطلق است؛ چیزی نیست که او نتواند انجام دهد. خدا به همه چیز آگاه است؛ چیزی نیست که او نداند. خدا در همه جا حاضر است؛ جایی نیست که او در آنجا حاضر نباشد. خدا آزاد است. هیچکس نمی‌تواند او را در چارچوب گذارد و یا محدودش کند، چرا که در طبیعت خود، خدا نامتناهی است. در فصل ۴ از قدوسیت خدا صحبت کردیم؛ او به کلی از هر گناهی بدور است.

خدا همیشه حاکم خواهد بود، زیرا این صفات، حاکمیت او را همیشه برقرار خواهد داشت. نمی‌توانید بر علیه او علم طغیان برافرازید، زیرا او به همه چیز قادر است. این طغیان شما را به راحتی سرکوب

خواهد نمود. نمی‌توانید به گوشه خلوتی رفته و برای براندازی او از تخت توطئه کنید، زیرا او به همه چیز آگاه است. او هم در همان گوشه خلوت با شما هست و از تمامی آنچه که می‌گویید و می‌اندیشید، آگاه است.

شما نمی‌توانید جایی کاری انجام دهید، بطوری که بتوانید در جایی دیگر تعجب او را برانگیزانید، زیرا او در همه جا حاضر است. او در هر دو جا با شما هست. او را نمی‌توانید در چارچوب قرار دهید، محبوسش کنید، زیرا او مستقل است. صفات خدا سلطه حاکم او را ضمانت می‌کنند. هیچ کس نمی‌تواند آن را فرو ریزد. هیچکس نمی‌تواند بر علیه آن طغیان کند.

نمونه‌ای بزرگ

ما درس بزرگی از این مطلب را در دانیال ۴ می‌بینیم. فصل بسیار شیرینی است، زیرا بعضی مواقع کله‌مان بسیار گنده می‌شود! این مرا به یاد ترانه معروف سالهای شصت می‌اندازد که می‌گفت: «عالجناب گنده‌گو! فکر می‌کنی که هستی!» خوب، نبوکدنصر پیر فکر می‌کرد که نوبر خلقت خداست! هدیه‌ای است از جانب خدا به بشریت!

بر اساس آیات ۲۹ - ۳۰ این فصل، اومشغول قدم زدن در پشت بام کاخ سلطنتی خود در بابل بود که به اطراف نگاه می‌کند و می‌گوید: «آیا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده‌ام؟» نبوکدنصر در واقع می‌گفت: «ما اینیم!» تنها ایراد آیه ۳۰ در این است که به دنبال خود آیه ۳۱ را دارد: «این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ای پادشاه نبوکدنصر به تو گفته می‌شود که سلطنت از تو گذشته است.»

خداوند ادامه داده و می‌فرماید: «دیوانه خواهی شد. مثل حیوانات زندگی خواهی کرد، مثل حیوان روی زمین خواهی خزید، و به مدت هفت سال علف زمین را خواهی خورد، تا زمانی که مرا به عنوان حاکم کائنات بشناسی.» این نبوت به سرعت عملی شد (به آیه ۳۳ رجوع کنید). نبوکدنصر دیوانه شد، هم شمایل حیوانی پیدا کرده بود و هم مثل حیوان زندگی می‌کرد. او از آن جهت خل شد، زیرا فراموش کرد که کیست.

هفت سال بعد، نبوکدنصر به خود آمد. «در پایان هفت سال، من که نبوکدنصر هستم وقتی سرم را بلند کردم و به آسمان چشم دوختم عقلم به من بازگشت.» (آیه ۳۴) نبوکدنصر کی به بازیابی عقل خود رسید؟ زمانی که دیگر می‌دانست به کجا باید نگاه کند. چه کرد؟ «آنگاه خدای متعال را پرستش کردم

و آن وجود ابدی را که سلطنت می‌کند و سلطنتش جاودانی است، ستایش نمودم.» (آیه ۳۴، بقیه). نبوکدنصر گفت: «خداوندا، کائنات در زیر حاکمیت توست. ملکوت و پادشاهی توست.» آنگاه اعتراف کرد: «تمام مردم دنیا در برابر او هیچ شمرده می‌شوند. او در میان قدرت‌های آسمانی و در بین آدمیان حاکی آنچه می‌خواهد می‌کند. هیچکس نمی‌تواند مانع او شود و یا او را مورد بازخواست قرار دهد.» (آیه ۳۵).

بعضی از ما زمانی که در مورد خدا می‌اندیشیم، چنان است که گویی عقل خود را از دست داده‌ایم، زیرا در مورد او فکری غلط داریم. تا زمانی که در مورد خدا بدرستی نیاندیشیم، در مورد خودمان بدرستی فکر نخواهیم کرد. نبوکدنصر زمانی که در مورد خدا بدرستی فکر کرد، توانست این کلام را بر زبان راند: «وقتی عقلم به سرم بازگشت، شکوه و عظمت سلطنت خود را باز یافتم.» (آیه ۳۶). و سپس از تجربه خود سخن می‌گوید: «اکنون من، نبوکدنصر، فرمانروای آسمانها را که تمام اعمالش درست و بر حق است حمد و سپاس می‌گویم و نام او را به بزرگی یاد می‌کنم. او قادر است آنانی را که متکبرند، پست و خوار سازد.» (آیه ۳۷)

حاکمیت و وضعیت

نکته را گرفتید؟ مهم نیست که چقدر خود را بالا کشید، مهم نیست نامتان چقدر پرآوازه گردد، مهم نیست چقدر پول جمع کنید، خدا ما، خدای حاکم است. این سخن به این معنی است که شما بی‌آنکه از کسی ترسی داشته باشید، مردم را احترام می‌کنید. شما به مردم احترامی را که لازم است، می‌گذارید، ولی این را به خوبی می‌دانید که تحت حاکمیت خدا همه هیچ به شمار می‌آیند. چند سال پیش فردی نسبتاً متمول به کلیسای ما می‌آمد و مقادیر قابل توجهی هم به کلیسا هدیه می‌داد. روزی از من پرسید که کی او را جزو رهبران کلیسا خواهم کرد.

گفتم: «ببخشید، متوجه نشدم؟»

گفت: «خوب، من پول زیادی به کلیسا هدیه می‌دهم و فردی متشخص هستم.»

جواب دادم: «این کار شما قابل تحسین است، ولی چیزی نیست که بر اساس آن کسی را رهبر کرد. رشد روحانی شما این مطلب را تعیین می‌کند.»

در مقابل حرف من گفت: «می‌دانید چند کلیسا حاضرند مرا با آغوش باز به عضویت بپذیرند؟»

از این حرف او متوجه شدم که رشته سخن ما به بیراهه رفته است. از این رو گفتم: «خوب، شاید وقت آن رسیده که به برخی از آنها سر بزنید.»

- «منظور شما این است که علیرغم آن همه پولی که هدیه می‌دهم، شما می‌خواهید با یک سری شرایطی که از خودتان درآورده‌اید و یا از کتابمقدس بیرون کشیده‌اید، مرا از رهبر شدن در کلیسا مانع گردید؟»

گفتم: «کاملاً درست می‌فرمایید. وقتی در حضور خدا می‌ایستید، تنها چیزی که ابداً مورد ندارد، حساب بانکی شماست.»

شما نباید توسط افرادی که بیشتر از شما دارند، مرعوب گردید، افرادی که نامشان بزرگتر از نام شماست، از پرستیژ بیشتری برخوردارند، و قدرشان بالاتر است. در حضور خدا همه ما به عنوان گناهکارانی می‌ایستیم که محتاج منجی‌اند. همه ما در مقابل صلیب مسیح در یک طبقه می‌ایستیم و خطیر بودن این امر را هم به خوبی درک می‌کنیم.

از این جهت هم دیگر نژاد و رنگ و پوست را فخری نیست. شما از این جهت سیاه هستید، زیرا خدا شما را چنین آفرید. شما از این جهت سفید هستید، زیرا خدا شما را چنین آفرید. شما نمی‌توانید به طریقی که خدا شما را چنان خلق کرده است، بیش از اندازه فخر کنید، مگر اینکه بر این باور باشید که خدا آن را به شما بخاطر بهتر نمایاندن شما از فرد بغل دستی عطا کرده است. مردم از هر رنگ پوست که باشند، هم در حضور خدا در آسمان خواهند بود و هم در جهنم. زیرا خدا احترام کننده به اشخاص نیست. نمی‌توانید به نژاد خود نگاه کرده و در آن مغرور شوید. تنها می‌توانید همانند پولس بگویید: «به فیض خدا هر چه که هستم، هستم.» این چیزی است که شما هستید و چیزی است که خدا شما را بدان صورت آفریده است.

بدین ترتیب، نبودنص در یافت که خدا با کسی شوخی ندارد. برافرازنده و بر زمین زننده مردم اوست. زمانی که بگوییم: «به این کلیسای بزرگی که ساخته‌ام، نگاه کن.» در واقع زمانی است که کلیسا باید خود را از شر من خلاص کند.

ایرادی ندارد که انسان بخاطر طریقی که خدا از او استفاده می‌کند، خوشحال و ممنون باشد. آنچه که ایراد دارد، این است که فکر کنید شما برای این استفاده خدا فردی کاملاً شایسته بوده‌اید و این حق شما بوده که او از شما استفاده کند. بیاد داشته باشید که حتی عطایا و استعدادها و مهارتهایی را هم که دارید، از او گرفته‌اید. اگر بخواهیم به خودمختاری روی آوریم، در مقابل خدا مسئول و جوابگو خواهیم بود.

حاکمیت خدا و گناه ما

کسی ممکن است در اینجا در مورد ریشه بدی سؤال کند. از آنجا که خدا حاکم است، چرا به موجودیت و ازدیاد بدی اجازه می‌دهد، خصوصاً هم که در نور این حقایق که خدا از گناه متنفر است (رومیان ۱: ۱۸)، کاملاً قدوس می‌باشد (اشعیا ۶: ۳)، و نمی‌تواند گناه کند (مزمور ۵: ۴، ایوحنا ۱: ۵)، و یا دیگران را به انجام آن وسوسه نماید (ایوحنا ۱: ۱۳)؟ علمای علم الهی با این سؤال قرن‌ها کلنجار رفته‌اند و مطمئناً بر این ادعا نیستند که جواب نهایی به آن را یافته‌اند. با اینحال در این زمینه من هم چند کلامی دارم.

اول، از آنجا که خدا هر چیزی را به جهت ستوده شدن شکوه و جلال خود می‌کند (افسسیان ۱: ۱۱ - ۱۲)، طبیعتاً باید به این نتیجه برسیم که خدا با وجود و موجودیت گناه بیشتر جلال می‌یابد تا بدون آن. این سخن زیاد هم از عقل بدور نیست، چرا که برخی از صفات خدا با موجودیت گناه بیشتر و واضحتر متجلی می‌گردند. عظمت محبت او در تباينت با گناهکاری ما، خود را به شکلی واضح نمایان می‌سازد (رومیان ۵: ۸). قدوسیت و غضب خدا، دو جنبه بارز طبیعت خدا، بدون واقعیت گناه نمی‌توانست به هیچ عنوان به شکلی واضح دیده شود (رومیان ۱: ۱۸، ۹: ۲۲ - ۲۳). از همه مهمتر، اگر زشتی گناه نمی‌بود، عظمت فیض او را نمی‌توانستیم به هیچ صورتی اندازه بگیریم (افسسیان ۲: ۱ - ۷). بدین ترتیب، با اجازه یافتن گناه، جلال و شکوه صفات و شخصیت خدا بیشتر نمایان می‌گردد.

دوم، خدا با اجازه دادن به موجودیت شرارت و بدی، به هر تلاش به جهت براندازی ملکوت خود اجازه می‌دهد، تا در طول اعصار این مطلب بی‌هیچ شبهه‌ای عیان باشد که هیچ دشمن و یا توطئه‌ای نمی‌تواند بر علیه قادر مطلق بایستد. و زمانی هم که این عصر به پایان رسد، هیچ کس دیگر به این فکر احمقانه نخواهد افتاد که بر علیه اقتدار الهی قد علم کند، چرا که سراسر تاریخ از طغیان‌هایی سخن خواهد گفت که بر علیه خدا صورت گرفته و دائم ناکام مانده است. این شکست کامل ابلیس، اولین بنیاد برای قوم خدا به جهت پرستش او خواهد بود (مکاشفه ۱۹: ۱ - ۶).

سوم، خدا بخاطر محبت خود به موجودیت شریر اجازه می‌دهد. خدا کسی را به زور وادار به اطاعت نمی‌کند. خدا اگر اطاعت را به زور از مردم بگیرد، ماهیت اطاعت را از بین برده است، خصوصاً هم که در اطاعت به دنبال قلب انسان است، نه فقط عمل او (رومیان ۸: ۲۷) و قلب همیشه می‌تواند علیرغم اعمال، نامطیع باقی بماند. برای اینکه بشر بتواند به عنوان دارنده صورت خدا و موجودی اخلاقی که جهت انتخاب آزادی دارد، بدرستی عمل کند، امکان وجود شرارت و بدی باید باشد. اگر خدا این امکان را از میان بردارد، حق انتخاب بشر را از قوت می‌اندازد و مقام انسان تا به حد یک آدم آهنی پایین می‌آید.

بنابراین باید سخن را بدین نحو جمع‌بندی کنیم که خدا نه موجب گناه است، نه آن را برمی‌انگیزد، نه به آن مجوز می‌دهد، و نه آن را تأیید می‌کند. با این وجود، به مخلوقات خود که به آنها از نظر اخلاقی اراده بخشیده است، این آزادی را نیز عطا کرده که بر علیه اقتدار او طغیان کنند. پس او شرارت انسانها را در حاکمیت خود در هم می‌شکند تا اهداف مقدر کرده خود را به انجام برساند. خدا با اجازه دادن به بدی نشان می‌دهد که واقعا چقدر عظیم است. چنانکه یوسف نیز زمانی که به توسط برادران به بردگی در مصر فروخته شد، آن را بدرستی بیان داشت: «شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است.» (پیدایش ۵: ۲۰)

حاکمیت خدا و دید ما

حاکمیت خدا برای فرد مسیحی دیدگاهی به وجود می‌آورد که می‌تواند تمامی زندگی را از آن دیدگاه ببیند. زمانی که موضوع حاکمیت خدا را در ذهن حلاجی کردید، آن موقع زندگی‌تان شروع به شکل‌گیری خواهد کرد.

قوت

پولس می‌گوید: «قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد.» (فیلیپیان ۴: ۱۳). نوع صحیح مثبت اندیشیدن این است. چون مسیح می‌دهد، من توانائی دارم. من کاملاً به آنچه که او می‌دهد، وابسته هستم.

تسلیم در شرایط

حاکمیت خدا در بطن شرایط مختلف زندگی به انسان تسلیم می‌بخشد. زندگی تلخ و شیرین است. یک روز از خواب بیدار می‌شوی و خود را در اوج آسمانها می‌بینی. کار و بار خوب است، جریان پول به دخل به روانی به پیش می‌رود، و روابط هم همه در بهترین شکل خود استوارند. در چنین مواقعی تا چشم باز می‌کنی، بی‌اختیار می‌گویی: «چه صبح زیبایی! مردم چقدر خوبند! بچه‌ها واقعا معرکه‌اند! مادر زن خوبی هم دارم! واقعا که همه چیز عالی است!

ولی همه آنها می‌تواند در عرض پنج ثانیه عوض شوند. مادر زنت می‌تواند به دیدارت بیاید. می‌توانی سردرد بگیری. ولی زمانی که خدایی حاکم داری، این مطلب به این معنی است که موارد مثبت و

منفی، تصادفی و شانسی عارض نمی‌شوند. پنچری اتومبیل که باعث می‌شود به مصاحبه شغلی خود نرسی و کاری را که رویش حساب می‌کردی، از دست بدهی، قسمتی از نقشه حاکم خدا بوده است.

اطمینان و یقین

حاکمیت خدا یعنی اینکه او ابداً اجازه نمی‌دهد که چیزی بر اساس بخت و شانس و اشتباه و تصادف صورت پذیرد. می‌توانی یقین داشته باشی: «خداوندا، آنچه را که اصلاً از تو انتظار نداشتم، انجام دادی. حتماً به این دلیل که می‌خواهی چیزی دیگر در زندگی من انجام دهی و بی‌صبرانه در انتظارم که آن چگونگی می‌خواهی در زندگی من بکار گیری. خداوندا، آنچه را که شروع کرده‌ای، لطفاً ادامه بده.»

برخی از اجزاء کیک را اگر بجشید، به تنهایی هم مزه خوبی دارند. ولی مزه برخی دیگر از اجزاء آن به تنهایی چندش آور است؛ مثل جوش شیرین و غیره. ولی زمانی که آنها را در همزن ریخته حسابی با هم قاطی می‌کنید، حاصل، چیز بهتری از آب درمی‌آید. زمانی که کیک از اجاق بیرون می‌آید، اجزاء خوب و بد چنان با هم آمیخته و قاطی شده‌اند که به صبر کردنش می‌ارزد!

خدا در زندگی شما کیکی می‌پزد. چیزهای خوب و بد زندگی شما را گرفته و آنها را از طریق روح‌القدس بهم می‌زند و زمانی که از طریق امتحانات مختلف آن را می‌پزد و شما را از آن بیرون می‌آورد، از داخل آن اجاق دودکنان بیرون خواهید آمد. و این آن چیزی است که رومیان ۸: ۲۸ می‌گویند: «و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا رادوست می‌دارند و بحسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند.» برای همین هم هست که پولس در انتهای فصل ۸ می‌گوید: «زیرایقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.» (آیات ۳۸ - ۳۹)

تمامی تصویر

زمانی که با خدا زندگی می‌کنید، زمانی که تحت کنترل او هستید، زمانی که در دستهای او هستید، هیچ چیز نمی‌تواند شما را فرو بنشانند. خدا اجازه داده که امری منفی در زندگی تو صورت پذیرد و بر آن است که از آن به جهت اعتلای تو استفاده کند. این مطلب در همان ابتدا زیاد واضح نیست، چرا که ما دیدگاهی محدود داریم. همانند پسر بچه‌ای هستیم که می‌خواست تکه‌های مختلف یک تصویر را کنار هم بچیند. حتی دو تا از آنها را نیز نمی‌توانست بهم جفت و جور کند. پدرش آمد و در چند

دقیقه تمام قطعات آن تصویر را کنار هم بدرستی چید. پسر بچه پرسید: «بابا، چطوری اینکار را کردی؟» پدر جواب داد: «پسرم تو به تکه‌ها نگاه می‌کردی، من تمامی تصویر را می‌دیدم.» همه چیز بستگی به چیزی دارد که می‌بینید. از دیدگاهی که ما داریم، در هر لحظه یک تکه را می‌بینیم، برای اینکه زندگی مان به شکل روزانه سپری می‌شود. ولی خدا همه تصویر را می‌بیند و می‌تواند همه را کنار هم بچیند. زمانی که حاکمیت خدا را درک می‌کنید، قدرت دعا را باور می‌نمایید، زیرا از آنچه که خدا قادر به انجام آن است، یقین دارید.

شما نمی‌توانید مردم را عوض کنید. شما نمی‌توانید دوست خود را عوض کنید، ولی می‌توانید خود را به کنار بکشید تا خدا او را زیر کند. برخی از مردم بدون آنکه دعایی کرده و روزه‌ای گرفته باشند، براحتی شکست را می‌پذیرند و صرفنظر می‌کنند. اگر روزه نگرفته‌اید و دعا نکرده‌اید، پس تمامی آنچه را که خدا شما را برای انجام آن خوانده است، انجام نداده‌اید، زیرا عیسی می‌فرماید که برخی چیزها تنها با روزه و دعا حاصل می‌آیند.

برخی چیزها را شما صرفاً به این جهت بدست نمی‌آورید که چون طالبشان هستید و برای بدست آوردنشان خود را به آب و آتش زده‌اید. برخی چیزها از آن جهت حاصل می‌شوند که برایشان تا به حد مایوس شدنشان دعا کرده‌اید. تا زمانی که حاکمیت خدا را نفهمید، خدا برایتان شخص خوبی خواهد بود که گاهگاهی کارهایی انجام می‌دهد.

حاکمیت و غیرممکنات

در زندگی من اصل حاکمیت خدا چیزی است که واقعا مرا به هیجان می‌آورد. اگر انجام چیزی در اراده خدا باشد، مهم نیست انجام آن چقدر غیرممکن به نظر رسد، خدا رویای آن را به افراد خواهد داد. من در زندگی خود این مطلب را بسیار باور دارم، از این رو هم موانع برای ما زیاد جلوه‌گر نیستند. در واقع به این نتیجه رسیده‌ام که تا آنها را هیچ نشمارم، کار به انجام خود نخواهد رسید. امر بیهوده‌ای است اگر انجام کاری را صرفاً به این خاطر غیرممکن بدانیم، چرا که تا به حال کسی قادر به انجام آن نبوده است. زیرا کتاب مقدس می‌گوید که نزد خدا هیچ چیز محال نیست (لوقا ۱: ۳۷). در این باره رأی‌گیری هم چاره نمی‌باشد، زیرا خدا محدود نیست.

آیا با افرادی برخورد کرده‌اید که به نظرتان حتی خدا هم قادر به نجات آنها نیست؟ درباره گناهکارترین گناهکاران می‌گویم. ولی عبرانیان ۷: ۲۵ می‌گوید که قادر است همه آنانی را که بوسیله

او به حضور خدا می‌آیند، بطور کامل نجات بخشد. آن کسی را که فکر می‌کنید هرگز به مسیح ایمان نخواهد آورد، در دعا به حضور خدا بیاورید و او آن قلب سنگی را ذوب خواهد کرد. ببینید پولس با چه یقینی سخن می‌گوید! در ۲ تیموتائوس ۱: ۱۲ می‌گوید: «و از این جهت این زحمات را می‌کشم بلکه عار ندارم چون می‌دانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند.» زمانی که خدا را در مسند کنترل هر چیز ببینید، آن موقع خواهید دانست که می‌توانید به او کاملاً اعتماد کنید.

حاکمیت خدا و پرستش

حاکمیت خدا باید ما را به پرستشی پرشور بکشاند. می‌دانید چه چیزی باید ما را روزهای یکشنبه به کلیسا بکشاند؟ این حقیقت که خدای حاکم که تمامی کائنات به قوت کلام او برقرار است، می‌خواهد با ما جلسه‌ای داشته باشد؛ اینکه این خدای عظیم که هوای مورد احتیاج به جهت تنفس را به ما هر روزه عطا می‌کند، احتیاجات ما را فراهم می‌سازد، می‌خواهد با ما ملاقات کند.

حرمت را به خدا دادن

ولی وقتی که خدایی حاکم دارید، بی‌صبرانه منتظر ملاقات با او هستید. وقتی رئیسی دارید که مسئول امضای چک حقوقی شماست، یک دقیقه از کار غفلت نمی‌کنید، حتی اگر از آن شغل خوشتان هم نیاید. برای اینکه می‌دانید خودمختار نیستید. اگر ما بخاطر چک حقوقی ماهانه به رؤسای خود تا این حد حرمت می‌گذاریم، چقدر بیشتر باید خدایی را حرمت داریم که هر روز به ما حیات می‌بخشد؟! پرستش، آن پاسخ درست در مقابل حاکمیت خداست.

اول تواریخ ۲۹ این مطلب را به وضوح در مقابل چشمان ما قرار می‌دهد. داوود به کار ساختمانی مشغول است و قوم اسرائیل جهت ساختن خانه‌ای برای خدا، خود را آماده می‌کند. داوود از مردم می‌طلبد که هدایای خود را به جهت ساختن خانه خدا بیاورند:

«آنگاه رؤسای قبایل و طوایف، فرماندهان سپاه و ناظران دارایی پادشاه، با اشتیاق

۱۷۰ تن طلا، ۳۴۰ تن نقره، ۶۱۰ تن مفرغ و ۳۴۰۰ تن آهن هدیه کردند.» (آیه

(۷)

بدین ترتیب افراد با سخاوتمندی به جهت ساختن خانه خدا هدیه می‌دهند، و در حالی که چنین می‌کنند:

داوود در حضور تمامی جمع خداوند را مبارک خواند و گفت: عظمت و قدرت، جلال و شکوه و بزرگی برازنده توست. ای خداوند، هر چه در آسمان و زمین است مال توست. سلطنت از آن توست. تو بالاتر و برتر از همه هستی. ثروت و افتخار از تو می‌آید؛ تو بر همه چیز حاکم هستی. قدرت و توانایی در دست تو است؛ این تو هستی که به انسان قدرت و بزرگی می‌بخشی. ای خدای ما، از تو سپاسگزاریم و نام با شکوه تو را ستایش می‌کنیم. (آیات ۱۰ - ۱۳)

این است آن چیزی که باید شما را روزهای یکشنبه به کلیسا بکشاند؛ تمجید نام پرشکوه خدا. زیرا کدام پادشاه همانند خدای ماست؟ چه کسی دیگر به غیر از او می‌تواند ماهها و ستاره‌ها و سیاره‌ها و دیگر کهکشانها را خلق کند؟ چه کسی می‌تواند برای زمین، دمای درست آن را بیافریند و گردش زمین را چنان نگه دارد که با سرعتی درست به دور خورشید بچرخد و فصول را بدرستی به ما حاصل آورد؟

چه کسی می‌تواند به ما چنان حیواناتی عطا کند که بتوانیم غذا و پوشاک صحیح به جهت حیات خود از آنها بگیریم؟ کیست همانند خدای ما؟ او لایق پرستش و تمجید شماست. شایسته است که در حضور او به زمین بیافتید و نام او را جلال دهید. او لایق پرستش پرشور شماست.

خدا پرستش شما را می‌طلبد

اگر پسر بچه‌ای که روزنامه را هر روز به در منزل شما می‌آورد، هفته‌ای یک روز از این کار سر باز زند، او را فردی نامرتب خواهید خواند و موقع حساب دست و دلتان به جیب نخواهد رفت، زیرا هفته‌ای یک روز غیبت داشته است. اگر یخچال خانه شما هفته‌ای یکروز کار نکند، تعمیرکار صدا می‌کند. اگر شیر دستشویی بین سرد و گرم دائم در نوسان باشد، آن را تعمیر می‌نمایید، زیرا دوش گرفتن در زیر آبی که هر لحظه گرم و سرد می‌شود، زیاد هم راحت نیست. اگر هر چند مدت یکبار قسط خانه را نپردازید، شما را از آن خانه بیرون می‌کنند، زیرا وام بانکی بدین صورت کار نمی‌کند. آنچه که ما از خود و از دیگران انتظار داریم، آیا نباید خدای حاکم، از ما هم چنین انتظاری داشته باشد؟ او طالب پرستشی متعهد و سرسپرده از ماست. می‌گویید: «ولی پرستش خدا برای من زیاد هم آسان نیست. خیر ندارید که در زندگی من چه می‌گذرد.»

حق با شماست. من از آنچه که در زندگی شما می‌گذرد، خبر ندارم، ولی یک چیز را می‌دانم. در سالی که عزیزی پادشاه مرد، اشعیای نبی خداوند را دید (اشعیای ۶: ۱). شاید عزیزی شما در حال مرگ است، یعنی، شاید زندگی شما از آن جهت سخت شده است که به غیر از این شرایط به جانب خدا نگاه نخواهید کرد. خدایی حاکم می‌تواند شرایط را طوری بچیند که اهداف او را جامه عمل پوشانند.

زمانی که در رنج هستیم. خدا کجاست؟

از کتاب «خدا: شناخت خالقمان» به قلم ماکس آندرز

گفتم: «خانم عزیز، اگر خدای ما همانند خدایان بت پرستی و یا خدای ساختگی افراد تحصیل کرده بود - که برای من هر دو یکی هستند - این خدا به دوردست‌ترین نقطه آسمان پرواز می‌کرد و می‌رفت. ولی شما کاملاً آگاه هستید که خدای ما آمد تا در میان ما باشد. مشت خود را به او تکان بده، به صورتش تف بینداز، بر صورتش سیلی بکوب، و در نهایت نیز مصلوبش کن؛ چه فرقی می‌کند؟ دختر عزیزم، تمامی اینها همه بر او همین الانش هم واقع شده است.»

جورج برنانوس، خاطرات یک کشیش دهاتی

سخت‌ترین سوآلی که مردم می‌پرسند، این است: چرا خدا به رنج و عذاب انسان پایان نمی‌دهد؟ مشکل رنج و عذابی که انسان می‌کشد و بی‌معنی بودن آشکار آن، تنهای معمای بزرگی است که مردم در رابطه با خدا با آن روبرو هستند. چنین به نظر می‌رسد که یا خدا بر سر انسان کلاه بدی گذاشته است و یا اینکه این بشر است که سر خدا را کلاه می‌گذارد. خدای کامل و بشر مملو از رنج و عذاب با هم جور در نمی‌آیند. «هارولد کوشنر»، رابی یهودی و نویسنده کتاب «چرا اتفاقات بد بر اشخاص خوب روی می‌دهد؟» می‌گوید که هر وقت با کسی در مورد مذهب به بحث می‌نشیند، صحبت در نهایت به این سوآل کشیده می‌شود: «چرا اشخاص خوب و صالح در رنج و عذاب می‌افتند؟» «دروتی سائرز» در جایی نوشته است: «چرا شخص خوب و صالح در رنج و عذاب می‌افتد» تنها سوآلی است که ارزش بحث دارد.

خدا چطور می‌تواند هم خوب باشد و هم اجازه دهد که فرزندان در رنج و عذاب باشند؟ «خدایا، چطور توانستی بگذاری که بچه‌ام بمیرد؟»، «چرا گذاشتی علیرغم آن همه تلاشی که کردم، زندگی‌ام به طلاق کشد؟»، «چطور راضی شدی که شوهرم کارش را از دست بدهد و پس‌انداز تمامی عمرمان تلف شود و اعتماد به نفسمان را هم از دست بدهیم.» «چرا مرا به این بیماری اسیر کردی که عذاب بکشم؟ چرا مرا نمی‌رهانی؟»، «چرا گذشتی همسرم با بیماری آلزایمر سالیان سال در عذاب زندگی کند و نهایت هم در عذاب بمیرد؟» «چطور راضی شدی؟»

«سی.اس. لوئیس» بعد از مرگ همسر خود از بیماری سرطان، در بطن غم و ماتم خود چنین می‌نویسد:

در این میان، خدا کجاست؟ این یکی از ناراحت کننده‌ترین نشانه‌هاست. زمانی که شاد هستی، آنقدر شاد که ابداً در خود به او نیاز احساس نمی‌کنی،... تو را با آغوش باز می‌پذیرد و یا اقلماً چنین احساس می‌کنی. ولی زمان نیاز مبرم خود نزد او برو، زمانی که هیچ دری به جهت کمک به رویت باز نیست، آنوقت چه می‌یابی؟ در، چنان شدید به روی تو کوبیده می‌شود که نگو. و تازه از آن طرف در، صدای بسته شدن کلونهای مختلف را هم می‌شنوی.

و پس از آن سکوت. شاید تو هم برگردی و به راه خود بروی. هر چه بیشتر بمانی، سکوت بیشتر سنگین و سنگین می‌شود. (غم پرده برکشیده)

آیا زمانی که در عذاب هستیم، خدا ناپدید می‌شود؟ آیا زمانی که رنج و درد بر ما سایه می‌افکند، خدا درب آسمان را به روی ما می‌بندد و کلون‌های پشت آن را می‌اندازد؟ «سی.اس. لوئیس» اسم این مطلب را «مشکل رنج» می‌نامد. اگر خدا، نیکوی مطلق و قادر مطلق است، پس درد و رنج دیگر چرا؟ برخی از مردم بر این باور هستند که خدا نبایستی نیکوی مطلق باشد. این سخن آنها به این معنی است که دیگر واقعا و قعی به موجودیت بدی نمی‌گذارد. عده‌ای دیگر بر این عقیده پافشاری دارند که خدا نبایستی قادر مطلق باشد، برای همین هم نمی‌تواند در این باره کاری صورت دهد. و وقتی هم که در این باره همه چیز گفته و انجام شد، دیگر قادر به شناخت خدا نیستیم و یا اینکه نمی‌توانیم مسئله وجود بدی را به نوعی با نیکویی و قدرت مطلق او سازش دهیم. این گفته نیز به نوبه خود به این معنی است که اهداف او را درک نمی‌کنیم و ایده‌آل‌های خود را نیز با آنها نمی‌توانیم همسو گردانیم.

شاید طرقی باشند که بتوان بین درد و رنج و شخصیت خدا به نوعی سازش و آشتی برقرار کرد. در فصل قبل اشاره بر این شد که زندگی مسیحی، زندگی سرشار از امید است. شاید کتاب مقدس طرقی را به ما نشان دهد که بدانها بتوانیم برای این معمای همه گیر جهانی جوابی چند پیدا کنیم.

درد و رنج خود را با شفصیت فرا پگونه سازش می‌دهیم؟

باید پذیرفت که واقعیاتی روحانی هستند که خارج از قوه درک و تصور ماست.

رنج و درد، امری جهانی است

رنج و عذاب چیزی است که همه مردم در هر زمان و مکان با آن آشنا بوده‌اند و آن را تجربه کرده‌اند. مسلماً زندگی برخی سخت‌تر و یا آسانتر از بقیه بوده است، لیکن رنج و عذاب همیشه بخشی از تجربه انسانی بوده است. این مطلب هم در مورد افراد بدوی بت‌پرست صادق است و هم در مورد قهرمانان ایمان در کتابمقدس. یوسف به شکلی فجیع عذاب کشید. موسی و داوود و دانیال هم همچنین. پولس و یعقوب هم عذاب کشیدند. در مورد عیسی چطور؟ نباید زمانی که در رنج و عذاب می‌افتیم، تعجب کنیم. «بلا از غبار در نمی‌آید، و مشقت از زمین نمی‌روید. بلکه انسان برای مشقت مولود می‌شود، چنانکه شراره‌ها بالامی‌پرد.» (ایوب ۵: ۶-۷).

اطلاعات ما کم است

می‌توانیم چنین نیز فرض کنیم که برای رنجها و عذابهای ما دلایلی هست که از آن آگاه نیستیم. شاید هم به سادگی بپذیریم که چیزی در این مورد نمی‌دانیم. این مطلب به همان سوال اساسی برمی‌گردد که چرا خدا اصلاً به گناه اجازه داد که وارد این جهان گردد. این سوال به اندازه کافی برای خود جواب نگرفته است. ولی از آنجا که خدا، نیکوی مطلق است، باید در این مورد توضیحی باشد که ما قادر به هضم آن نیستیم.

در مورد خدا چیزهای زیادی هست که از فرط کوچکی قادر به حمل آن نیستیم. صرفاً از تمامی اطلاعات آگاه نیستیم و یا اینکه قدرت درک آنها را نداریم. میلیونها چیز وجود دارند که من نمی‌توانم آنها را درک کنم. مثلاً، نمی‌توانم دستورالعمل کامپیوتر را بخوانم. هر روز با آن کار می‌کنم، لیکن تنها کاری که انجام می‌دهم، تایپ کردن است که در رابطه با آنچه که کامپیوتر قادر به انجام است، «هیچ» به شمار می‌رود. افرادی که به کامپیوتر وارد هستند، در دنیایی کاملاً متفاوت با من زندگی می‌کنند. روزی را که هارد دیسک کامپیوترم از کار ایستاد، هرگز فراموش نمی‌کنم. مثل این می‌ماند که بر سر کامپیوتر چنان کوبیده باشم که تمام مخیله‌اش از کار افتاده باشد. فرمانی غلط به آن داده بودم و تمامی حافظه را پاک کرده بود. حتی قبل از انجام آن از من پرسید که آیا از کاری که می‌کنم، مطمئن هستم. ولی فکر من چنان در ماورای دوردست غوطه می‌خورد که در مقابل این سوال «بلی» جواب دادم. و این هیولای مطیع کار خود را انجام داد و همه حافظه را در چند لحظه پاک نمود. تمامی آنچه را که در طول این زمان در حافظه آن ذخیره کرده بودم، همه را فراموش کرد. در حافظه آن دو کتاب کامل را که نوشته بودم، همراه با پرونده مهمی از امور کلیسایی که شبانی می‌کردم، نهاده بودم. صفحه

مانیتور آن سیاه شد. چند فرمان تایپ کردم، ولی مانیتور کماکان سیاه بود. کامپیوتر من به بیهوشی افتاده بود.

حال بسیار اسفناکی به من دست داده بود. ساکت نشسته بودم و سعی داشتم عمق فاجعه را به نحوی مشخص کنم. برای مدتی حتی قبول آنچه که روی داده بود، برایم ممکن نبود. حتماً طریقی وجود داشت که مرا از این وضعیت برهاند. ولی نه. حافظه اصلی کامپیوتر من از کار ایستاده بود.

از دفترم بیرون آمدم و به طرف جلسه‌ای که دیگران در آن منتظرم بودند، رفتم. وارد اتاق شده و در صندلی نشستم و از عمق وجود من ناله‌ای برآمد: «حافظه اصلی کامپیوترم را از بین بردم.» به ناگاه سکوتی سنگین همه را فرا گرفت. بلاخره صدایی ضعیف از کسی برآمد: «شاید همه چیز از بین نرفته باشد. شاید سیستم عامل طوری شده باشد و مطالب ذخیره شده صدمه ندیده باشند.» این سخن به این می‌ماند که به من بگویند: «شاید کامپیوتر تو به کوما افتاده باشد. به نوعی بیهوشی که دکتر می‌تواند آن را خوب کند.» از این رو هم به دکتر تلفن زدم، به «فیل سحرآمیز» که هارد درایو مرا او نصب کرده بود. چند ساعت کار کرد و با دویست و پنجاه دلار حافظه کامپیوتر من سر جای خود برگشت.

کاشکی می‌توانستم به شما توضیح دهم که این مرد چگونه حافظه کامپیوتر مرا برگرداند، ولی چکنم که نمی‌توانم. برای مدتی نشستم و او را تماشا کردم. بی‌آنکه کتاب راهنما داشته باشد، شروع به تایپ چیزهایی کرد که برای من ابدا مفهوم نبود. کلمات نبودند، بیشتر به خط میخی می‌ماندند تا کلمات. از آن جهت می‌گویم «بدون کتاب راهنما» چرا که این مرد انگار که بیست صفحه اول دفتر تلفن را از حفظ تایپ کرده باشد. آنچه که از کش دادن این مثال می‌خواهم بگویم، این است که هستند افرادی که توان آنها از ما بسیار بالاتر است، ولی کماکان آنها هم انسان هستند. افرادی هستند که آنچه را که می‌دانند، ما به هیچ عنوان قادر به درک آنها نخواهیم شد. شاید ضعف شما در ادبیات، ریاضیات و یا فیزیک باشد. افرادی که به فضا سفیه می‌فرستند و یا جراحی مغز انجام می‌دهند، از نظر دانش بالاتر از ما هستند. لیکن هنوز هم کماکان انسان هستند. اگر انسانهایی هستند که از نظر معلومات در مقابل آنها بسیار کوچک هستیم، دیگر تعجبی نیست که در مقابل خدا از نظر معلومات اینقدر کوچک باشیم. چیزهایی هستند که فقط خدا از آنها آگاه هست و تنها برای او مفهوم دارد، چیزهایی که ما نمی‌دانیم و قادر به درک آنها نیستیم. قبول این محدودیت در رابطه با رنج و عذاب انسانی قدم دوم در تحمل این حقیقت است که علیرغم وجود رنج و عذاب، کتابمقدس از نیکویی و قدرت مطلق خدا سخن می‌راند.

چقدر شده است که مطلبی شما را در گیجی و سردرگمی فرو برده و بعداً قادر به حل آن گشته‌اید؟ محکم به پیشانی زده‌اید و گفته‌اید: «به، البته که باید راه حل اینطوری باشد.» من مطمئن هستم که اولین چیزی که در رابطه با رنج و عذاب انسان در آسمان از دهان هر کدام از ما بیرون خواهد آمد، این سخن تعجب‌وار است: «عجب، حالا دارم می‌فهمم!»

زمانی که در روی زمین فریاد برمی‌آوردیم: «خدایا، زمانی که در درد بودم، چرا شفایم ندادی؟ زمانی که در رنج و عذاب بودم، چرا به کمک نشتافتی؟ زمانی که بلا بر من حادث می‌شد، چرا صدایم را نشنیدی؟ زمانی که تنها بودم، چرا به دیدارم نیامدی؟» وقتی که به آسمان برسیم، برای لحظه‌ای باز خواهیم ایستاد و سپس این سخن از دهان ما بیرون خواهد آمد: «عجب، حالا می‌بینم.»

قدم دوم در این رابطه فرض این مطلب است که اطلاعات و معلوماتی هستند که ما از آنها آگاه نیستیم.

ما از نظر توان ذهنی و روحانی کم داریم

سپس باید بپذیریم که توان ما از نظر درک، محدود است. بگذارید از سگمان «خرسی» برایتان مثال بیاورم. زمانی که «خرسی» شش‌ماهه بود، تربیت او را شروع کردیم. اولین فرمان «بیا» بود. کتاب می‌گفت که باید بگویید: «بیا». و اگر نیامد، باید او را بگیرید و با خود به جایی که می‌گفتید «بیا»، بیاورید. و اینکار را باید در یک محیط سربسته انجام دهید تا زمانی که یاد بگیرد. آن موقع می‌توانید او را به بیرون ببرید. نمی‌دانم که آیا این بهترین روش موجود بود یا نه، ولی در هر حال عمل کرد.

با اینحال، «خرسی» ابتدا قضیه را نفهمید. این تغییر در زندگی و محدود شدن آزادی‌ای که داشت، او را ترسانید. نگران و وحشت‌زده بود و فکر می‌کرد که ما از دست او ناراحت هستیم. چشمهایش تیره شد و مثل برق گرفته‌ها بر جای خشکش زد. ترسی بزرگ بر جان او فرو ریخته بود.

چشمهایش به آدم چنین می‌گفت: «چرا با من چنین می‌کنند؟ مگر من چه کرده‌ام؟ چرا دیگر مرا دوست ندارند؟» کماکان با او کار کردیم و محبت خود را به او نشان دادیم و بلاخره روزی فرا رسید که نه تنها آن فرمان، بلکه هر فرمان لازم دیگر را هم یاد گرفت.

زمانی که از مقصود ما آگاه شد و فهمید که کماکان دوستش داریم، دیگر همه چیز روبراه بود. ولی تا قبل از آن، در ناراحتی بسر می‌برد. بارها سعی کردیم به او حالی کنیم: «این برایت خوب است. ما از دست تو عصبانی نیستیم، این به نفع توست، زندگی تو را ایمن‌تر و بهتر خواهد کرد، رابطه ما را با هم بهتر خواهد کرد.» ولی برایش اهمیتی نداشت. دائم دلش می‌خواست از این تربیت در رود. اگر از خود

او نظر می‌خواستید، در یک آن از تمامی آن تعلیم و تربیت خود را بیرون می‌کشید. ولی او برای ما آنقدر مهم بود که اجازه این کار را به او ندهیم. از این رو نیز با او کار کردیم و بر نگرانی و وحشت او پیروز گشتیم و در نتیجه آن، اینک سگی بی‌خطر و خوش‌آیند داریم. او بخاطر ما به سطحی بالاتر از زندگی معمولی خود کشیده شد.

البته، نکته‌ای که می‌خواهم بر آن انگشت گذارم، کاملاً واضح است. خدا با ما کار می‌کند. ولی نمی‌توانیم آنچه را که می‌خواهد، و آنچه را که می‌کند، درک کنیم. ناراحت و نگران می‌شویم. ناامنی وجودمان را فرا می‌گیرد. حتی برخی مواقع سرکشی می‌کنیم، چنانکه «خرسی» هم گاهگاهی می‌کرد. ولی تمامی اینها از آن جهت است که ما توان درک تمامی آنچه را که خدا با ما می‌کند، نداریم. ولی اگر به او اجازه دهیم، خدا با ما کار خواهد کرد، موانع را در هم خواهد شکست و ما را به سطحی بالاتر و فراتر خواهد برد.

ما باید هر چیزی را از دید خدا ببینیم

درست است که نمی‌توانیم از تمامی آنچه که خدا در رابطه با رنج و عذاب ما انسانها می‌داند، آگاه باشیم، ولی می‌توانیم یاد بگیریم که هر چیزی را از دید خدا نگاه کنیم. خدا نمی‌خواهد که غول چراغ جادوی شما باشد؛ کسی که دائم مشکلات شما را حل کند و همانند غلام حلقه بگوش در اختیار شما باشد. خدا به دنبال ایجاد رابطه با شماست. می‌خواهد که شما او را بشناسید و دوستش داشته باشید. او جهان را چنان خلق کرده است که هیچ چیز در زندگی مسیحی ما به شکلی خوب کار نخواهد کرد مگر اینکه رابطه ما را با او عمیقتر گرداند.

دعا باعث ایجاد تساوی نخواهد شد. درک و فهم اینکه چگونه زندگی مسیحی داشته باشیم، تساوی ایجاد نخواهد کرد، آگاهی از اراده خدا موجب تساوی نخواهد شد. اگر آنچه را که برای شناخت او لازم است. انجام نمی‌دهید، به موفقیتها و شکستهای خود چشم نمی‌دوزید و طریقهای خدا را نمی‌آموزید و به او بها نمی‌دهید، فایده‌ای ندارد.

برای اینکه از قصد خدا آگاه گردیم، باید به زمان خلقت برگردیم. خدا شرح می‌دهد که چطور مرحله به مرحله دست به آفرینش زد و در انتهای هر کدام نیز فرمود: «نیکوست.» و زمانی که همه مراحل را تمام کرد، فرمود: «بسیار نیکوست.» در کتاب ایوب می‌خوانیم: «ستارگان صبح با هم به نغمه درآمدند و فرشتگان با هم آواز شادی سردادند.» امثال با لحنی خوش از زبان خدا ادامه می‌دهد: «در کنار او

معمار بودم. هر روز از خوشی پر، و همیشه در حضور او پایکوبی می‌کردم، در تمامی دنیای او شادمان بودم و خوشی من در انسانها بود.

کاشکی قلوب آنها به ترس از من مایل می‌شد و اوامر مرا همیشه نگاه می‌داشتند. تا بدین ترتیب همه چیز به مرادشان باشد، به مراد خود و فرزندانشان تا به ابد!» عیسی در ماتمی سنگین به فغان می‌آید: «ای اورشلیم، ای اورشلیم، چقدر خواستم که تو را همانند مرغی که جوجه‌های خود را زیر بالهایش می‌گیرد، جمع کنم، ولی تو نخواستی!»

خدا آرزو می‌کند که با ما رو در رو بنشیند، مشتاق است که با ما رابطه ایجاد نماید. می‌خواهد که ما را بشناسد و ما نیز او را بشناسیم. می‌خواهد با ما رابطه‌ای صمیمی داشته باشد. آرزو می‌کند که او را دوست داشته باشیم و باورش کنیم. به او ایمان داشته باشیم و از او تبعیت نماییم. در مقابل آن، او به ما وعده از برکاتی بزرگ می‌دهد. ما نیز همانند بچه‌ای بی‌انضباط و یا سگی تربیت نشده از او چنان کامل تبعیت نخواهیم کرد که برکات او را بچشیم.

مأیوس می‌شویم و یا درد چنان شدید می‌گردد که از خدا رنجور می‌گردیم. از سرکشی مشت خود را تکان می‌دهیم، دندانهای خود را بهم می‌ساییم و چشمان خود را به او نازک می‌کنیم. چرا خدا مشکل ما را حل نمی‌کند؟

ما هنوز به مسائل از دید خدا نگاه نمی‌کنیم. از دید خدا، او به دنبال این نیست که گوش ما را بگیرد و یا ما را پس زند. او به دنبال این است که ما را همانند خود نماید، و بخاطر دلایلی که به شکلی عمیق در رموز اراده او مخفی است، به وجود رنج و درد و استفاده از آن در زندگی ما اجازه می‌دهد.

با این وجود، خدا از رنج و عذاب ما بی‌خبر نیست و دور هم نایستاده است. نمی‌گذارد که به تنهایی در این رنج و عذاب باشیم. خدا از ما به دور نایستاده است که روزی بلاخره در جایی به او ببیندیم. برعکس، خدا همیشه با ماست. زمانی که در درد و رنج هستیم، خدا نیز در رنج و عذاب است. درد ما را احساس می‌کند، تمامی درد ما را به خود می‌گیرد. به طریقی اسرارآمیز، خدایی که کامل است و در او هیچ کمی نیست، خود را با رنج و عذاب ما مربوط می‌گرداند.

زمانی که به این مطلب فکر می‌کنم و اینکه خدا خود را در رنج و عذاب ما شریک می‌گرداند، تصویر عیسی مسیح در مقابل چشمانم نقش می‌بندد، زیرا او به زمین آمد و بخاطر من عذاب کشید و عذابی که او کشید به مراتب بزرگتر و سنگینتر از آن چیزی است که او از من می‌طلبد. بنابراین زمانی که از من، رنج کشیدن مرا می‌طلبد، گرچه از آن خشنود نیستم، لیکن خواسته او برایم معتبر است. کتابمقدس می‌گوید که عیسی از انجام اراده پدر آسمانی کیف می‌کرد، لیکن دلش نمی‌خواست که به

صلیب کشیده شود. کتابمقدس می گوید که عیسی «متحمل صلیب شد» (عبرانیان ۱۲: ۲). لوقا ۲۲: ۴۴ از عذاب احساسی او در باغ جتسیمانی و همانند خون عرق ریختن سخن می راند. عبرانیان ۵: ۷ از فغان او سخن دارد. در مرقس ۱۴: ۳۲ کمک دوستانی را که او را ترک کرده بودند، می طلبد. لازم داشت که برای ادامه، از کمک و یاری فرشتگان برخوردار شود (لوقا ۲۲: ۴۳). یا در مرقس ۱۴، عیسی فرمود: «جانم از غم به درجه موت رسیده است.» از این رو هر چه که عیسی از من می طلبد، با او به نوعی خود را متحد و مرتبط می بینم. هر رنج و عذابی که از من بطلبد، در مقایسه با آنچه که او بخاطر من کشید، هیچ است.

ولی باید اعتراف کنم که با خدای پدر کشمکش دارم. برای من همیشه بی انصافی می نمود که خدا در آن جلال سماوی خود، بدور از هر گونه هجوم و فشار گناه باشد و به من بگوید که صبور باشم و روزی همه اینها به پایان خواهد رسید و ما پاداش خود را خواهیم گرفت.

با این وجود، در حین کاوش کتابمقدس با اشتباه بزرگ خود روبرو شدم. و دیدم که هر چه که عیسی، خدای پسر تجربه می کند، پدر نیز تجربه می کند. خدا درد ما را احساس می کند. درد ما قلب او را به درد می آورد. زمانی که عذاب می کشیم، خدا عذاب می کشد. او نه فقط بخاطر ما درد دارد، بلکه بخاطر تمامی افراد روی زمین؛ و نه فقط تمامی آنها که در روی زمین هستند، بلکه بخاطر تمامی آنهایی که در روی زمین بوده اند و آنهایی هم که خواهند بود. آن دسته از شما که صاحب اولاد هستید، می دانید که در زمان عذاب کشیدن فرزندتان، شما خود چقدر در عذاب می افتید. زمانی که آنها در درد فیزیکی و یا احساسی هستند، قلب شما با آنها می شکند. به همان طریق، خدا نیز زمانی که ما را در درد و عذاب می بیند، خود نیز عذاب می کشد.

کتابمقدس می گوید: «خدا در مسیح بود و جهان را باخود مصالحه می داد.» (۲قرن ۵: ۱۹). زمانی که عذاب می کشیم، خدا کجاست؟ خدا در روی صلیب است و در مسیح، درد و رنج و وحشت تمامی عذاب تمامی دنیا را در تمامی طول زمان به خود می گذارد. زمانی که درد می کشیم، خدا آن را احساس می کند و صدای ما را می شنود و به فکر ما هست.

نه، خدا فرار نمی کند. او عزم خود را بر این قرار داده است که فرار نکند. حتی از همان آسمان، زمانی که من در درد هستم، او نیز در درد هست. از این رو نیز فریاد سر نمی دهم: «خدایا، چرا مرا از این درد نمی رهانی؟» او نیز با من درد می کشد. در واقع، آمدن خدا در عیسای پسر به نزد ما، قویترین طریقی است که بدان خدا می توانست از آبهای تلخ عذاب انسانی بنوشد. نباید بگذاریم این امر

شگفتی خود را برایمان از دست بدهد. بنابراین نیز در ماورای درک من، باید دلیلی برای رنج و عذاب باشد.

زمانی که پدر و مادری بچه خود را به دکتر و یا دندانپزشک می‌برند، ترس و وحشتی را که از درد و یا احساس درد دارد، در صورت بچه دیده‌اید؟ دیدن این صحنه همیشه مرا بر جای می‌خشکاند. زمانی که پدر یا مادر او را به دست دکتر می‌دهد، بچه از عمق جان خود فغان می‌کند ولی زمانی که همه چیز تمام می‌شود و دکتر بچه را به پدر و یا مادر برمی‌گرداند، بچه بنخاطر عذابی که کشیده است، پدر و یا مادر خود را پس نمی‌زند. برعکس، خود بچه هم متوجه خیریت این امر هست و احساس می‌کند که پدر و مادر نیز به همراه او در آن درد سهیم بوده‌اند. بچه گردن پدر و یا مادر خود را می‌گیرد و صورت خود را در شانه‌های او پنهان می‌کند و بلاخره تسلی می‌یابد.

ما باید تلاش کنیم که عذاب خود را از دیدگاه الهی ببینیم. او به فکر ما هست. او نیز با ما درد می‌کشد. البته ترجیح او بر این است که ما در هیچ عذابی نیافتیم، و وعده از فرا رسیدن روزی می‌دهد که دیگر رنج و عذابی نخواهد بود. ولی بنا به دلایلی که در راز اراده او نهفته، به رنج و عذاب اجازه داده است که به خلقت او وارد شوند ... لیکن با این عذاب، او نیز عذاب می‌کشد.

باید باور کنیم که عذاب ما بی‌مورد نیست.

پس کاملاً واضح است که عذاب ما برای خدا مهم است. به عنوان مثال می‌توان گفت که در ورائی آن هدفی نهفته است. در عبرانیان ۱۲: ۵ - ۹ می‌خوانیم:

«پسر، هرگاه خداوند تو را تنبیه کند، دلگیر نشو، و هرگاه اشتباهات تو را خاطرنشان سازد، دلسرد نشو.

زیرا اگر تو را تأدیب می‌کند، به این علت است که دوستت دارد، و اگر تو را تنبیه می‌نماید، به این دلیل است که فرزند او هستی.» کدام پسر است که پدرش او را تنبیه نکند؟ در واقع، خدا همان رفتاری را با شما می‌کند که هر پدر مهربانی با فرزندش می‌کند. پس، بگذارید خدا شما را تأدیب نماید. اما اگر خدا هرگز شما را تأدیب و تنبیه نکند، معلوم می‌شود که اصلاً فرزند او نیستید، زیرا هر پدری فرزندش را تنبیه می‌کند. ما در این دنیا به پدرانمان که ما را تنبیه می‌کنند، احترام می‌گذاریم؛ پس چقدر بیشتر باید به تأدیب پدر روحانی‌مان خدا، تن در دهیم تا حیات واقعی را بیابیم.

با اینحال سطحی وجود دارد که در آن ما نمی‌توانیم دلیل را ببینیم. نمی‌توانیم آن را درک کنیم. زمانی که در آن سطح، رنج و عذاب به سراغ ما می‌آید، باید با ایمان بر این امر اعتماد کنیم که عذاب ما برای خدا اهمیت دارد و چیزی بی‌مورد نیست.

فیلیپ یانسی در کتاب خود «پوچی/امید بستن به خدا» از «شرط بندی بزرگ» سخن می‌راند. به نوشته یانسی، کتاب ایوب، فقط رنج و عذاب را به تصویر نمی‌کشد؛ کتابی است در مورد ایمان، در مورد دل. در فصل یک آن شرط بندی بزرگی می‌بینیم. شیطان شرط می‌بندد که اگر خدا تمامی نعمات خود را از ایوب قطع کند، ایوب خدا را لعنت خواهد کرد. خدا این شرط بندی را می‌پذیرد. یانسی می‌نویسد:

زمانی که مردم در رنج و عذاب می‌افتند، از دهان آنها سوآلات سرازیر می‌شوند... همان سوآلاتی که ایوب را نیز زجر می‌داد: «چرا من؟ چی شده است؟ آیا خدا به فکر من هست؟ آیا اصلاً خدایی هست؟» در طول عذابهایی که ایوب بدانها گرفتار بود، تنها یکبار، نه به ایوب بلکه به ما تماشاگران این صحنه، این فرصت عطا شده است که پشت صحنه را هم مشاهده کنیم. مقدمه کتاب ایوب در آن نگرش کوتاه خود به خوبی نشان می‌دهد که دنیا چگونه به پیش می‌رود. فقط کتاب ایوب است که نقطه نظر خدا را بر ما معلوم می‌دارد و در آن فعالیت مافوق طبیعه را نیز می‌بینیم که معمولاً از دید ما پنهان است.

ایوب خدا را به محاکمه می‌کشد و او را نسبت به فردی بی‌گناه متهم به بی‌انصافی می‌نماید. ایوب خشمگین، متلک‌گو، خیانت شده در گنجی خود تا به مرز کفر می‌رسد... تا به لبه پرتگاه. ولی فصول ۱ و ۲ ثابت می‌کنند که علیرغم آنچه که ایوب می‌انگارد، کسی که به محاکمه کشیده شده، خدا نیست، ایوب است. نکته اصلی کتاب، رنج و عذاب نیست. زمانی که درد و عذاب می‌آید، خدا کجاست؟ مقدمه کتاب این سؤال را پاسخ داده است. نکته اصلی ایمان است: زمانی که درد و عذاب می‌آید، ایوب کجاست؟ او چگونه از خود واکنش نشان می‌دهد؟

بله، در کتاب ایوب مسابقه کشتی در جریان بود، ولی نه بین خدا و ایوب، بلکه بین خدا و شیطان، گرچه خدا طرح خود را بدین شکل ریخت که ایوب از طرف او در این مسابقه شرکت کند. فصول اول و آخر کتاب نشان می‌دهند که ایوب ندانسته در نبردی که بین دو قدرت دنیای نادیدنی درگیر بود، انجام عمل می‌کند.

چکیده سخن الیهو، یکی از متهم کنندگان ایوب چنین بود: «ایوب، حتماً گناهی بسیار مدهش مرتکب شده‌ای که چنین بلایی را بر خود آورده‌ای.» الیهو کاملاً در اشتباه بود. فصول آغازین و پایانی این

کتاب ثابت می‌کنند که خدا به شکلی بسیار عمیق تحت تأثیر واکنش یک مرد بود و این واکنش سرنوشت دنیای نادیدنی را به نحوی تعیین می‌کرد.

یانسی از تمامی این مطالب چنین نتیجه می‌گیرد: «شرط بندی بزرگ برای همه ما سخن از امیدی بزرگ دارد.» شاید قوی‌ترین و مانا‌ترین درسی که می‌توان از کتاب ایوب گرفت. در انتها، این شرط بندی چنین معلوم می‌کند که ایمان یک شخص، براستی که چقدر زیاد به حساب می‌آید. کتاب ایوب بر این مطلب صحنه می‌گذارد که واکنش ما در مقابل امتحان/همیت دارد. تاریخ بشر ... و در واقع، تاریخ ایمانی خود من، در بطن داستان تاریخ کائنات نهفته است.

کتاب مقدس بر این مطلب اشاره دارد که در زمان رنج و عذاب ما نیز، چیزی شبیه این ممکن است درگیر باشد. رنج و عذابی که در آن می‌افتیم و علت آن بر ما اصلاً معلوم نیست، شاید بخاطر واقعه‌ای است که در آن دنیای نادیدنی صورت می‌گیرد و تنها ما در آن درگیر نیستیم، گرچه در دردی که می‌کشیم، خود را بسیار تنها می‌بینیم. شاید در آن لحظه که خود را بیش از هر زمان دیگر تنها و مطرود می‌بینیم، شاید در همان لحظه چشمان آسمان و دوزخ به شکلی تیز بر ما دوخته شده است تا شاهد ایمان ما و پیروزی فیض خدا باشد. بدین ترتیب، زمانی که احساس می‌کنیم از واقعیت و هدف بسیار دور افتاده‌ایم، شاید همان زمان، بیش از هر زمان دیگر در بطن واقعیت و هدف قرار داریم.

بعضی اوقات خدا اجازه می‌دهد که نظری کوتاه به پشت پرده هم داشته باشیم. در کتاب خود «مسیحیان چگونه باید زندگی کنند»، از یکی از اعضای کلیسای سخن به میان آوردم که تحت شبانی من بود. شوهر این خانم معلم بود و فرم درخواست «ناسا» را پر کرده بود که با «شاتل» به فضا برود. او از تمامی مشخصات لازمه برخوردار بود: تیزهوش، تحصیل کرده، از نظر قدرت ارتباطی عالی، معلمی بسیار محبوب، و غیره. اگر شوهر این خانم به فضا می‌رفت، اولین فرد غیرفضانورد بود که به فضا پا می‌گذاشت. و این فکر هیجان آنها را بیشتر می‌کرد. این مطلب هنوز در حد احتمال بود، ولی از نقطه نظر این زن، هیچ کس دیگری نبود که از نظر مشخصات لازمه، از شوهر او برتر باشد.

زمانی که امید آنها در اوج خود بود، بنیاد زندگی‌شان به لرزه درآمد. بنا به دلایلی فنی که خارج از کنترل انسان بود، فرم درخواست این شخص یک روز دیرتر از موعد مقرر به دست مسئولین رسید. مهلت دیگری هم نبود. و این پایان تمامی آن آمالها و آرزوها بود. او دیگر نمی‌توانست اولین فرد غیرفضانورد باشد که پا به فضا می‌گذارد، آنهم نه بخاطر اینکه صلاحیت نداشت، نه، بلکه بخاطر اینکه درخواستنامه‌اش یک روز دیر رسیده بود.

خانمی که این را برایم تعریف می‌کرد، پریشان، از پا در آمده، و از دست خدا بسیار عصبانی بود. این مطلب همانند استخوان در گلوی او گیر کرده بود. نمی‌توانست آن را به نحوی قورت دهد. تا اینکه روز پرواز رسید. زمانی که شاتل «چلنجر» از روی زمین بلند شد و در آسمانی آبی به سوی فضا روان گشت، با صدایی بلند گفت: «الآن شوهر من می‌توانست در آن شاتل باشد. خدایا، چرا چنین کردی!» به محض اینکه این سخن از دهان او خارج شد، چلنجر در فضا منفجر و همانند گلوله آتش مشتعل سو کشید و تکه‌های آن بر اقیانوس فرود آمد. همه سرنشینان آن مرده بودند. آن خانم پس افتاد. معمولاً این اجازه را نمی‌یابیم که گوشه‌ای از پشت پرده را چنین ببینیم. ولی دانستن اینکه در ماورای دید ما، چیزهایی زیادی در حال انجام است، ما را در درک مطلب کمک می‌کند. آنچه که می‌بینیم، تمامی آن چیزی نیست که وجود دارند. افکار ما قادر به درک تمامی اطلاعات نیست. از این جهت نیز باید بر خدا امید بندیم و به اعمال، زمان بندی، و آنچه که مهیا کرده است، اعتماد کنیم.

زمانی که در رنج هستید، دل خود را قوی سازید. دلگرم شوید، چرا که زندگی شما اهمیت دارد. به حساب می‌آید. خدا شما را می‌شناسد. شما را دوست دارد. شما را ترک نکرده است. شما تنها نیستید. زمانی که درد می‌کشید، او به فکر شماست. زمانی که تنهایی گریبانتان را گرفته است، او به فکر شماست. زمانی که در ترس و پریشانی هستید، او به فکر شماست. او در گوشه‌ای دور در آن کائنات بی‌انتها با چیزهای بسیار مهمتر مشغول نیست. او در قلب شما زندگی می‌کند و روی ایمان شما حساب می‌نماید و بر این امید است که در بطن این کشمکش کماکان قوی باقی بمانید. و وعده می‌دهد که روزی همه چیز را بر وفق مراد خواهد ساخت. و آن روز، چه جشنی خواهد بود.

عیسی در زحمات و رنجها و زحمات برای ما چگونه نمونه است؟

عیسی در زحمات و عذابها نیز نمونه‌ای از اعتماد و اطاعت کامل از خدا را برای ما گذاشت.

ما در زحمات نیز می‌توانیم به عیسی نگاه کنیم و جهت تحمل آن از او نمونه برداریم. زمانی که در روی صلیب بود، فریاد برآورد: «خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» این قسمت را از مزمو ۲۲: ۱-۳ نقل می‌کنم:

«ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟ ای خدای من در روز می‌خوانم و مرا اجابت نمی‌کنی. در شب نیز، و مرا خاموشی نیست. و اما تو قدوس هستی، ای که بر تسیحات اسرائیل نشسته‌ای.»

در این متن بی نظیر، داوود سراینده این مزمور را می بینیم که به شکلی نبوتی فغان برمی آورد، چرا که خود را کاملاً ترک شده احساس می کند. می گوید که شب و روز به حضور خدا فریاد برمی آورد، ولی خدا او را جواب نمی دهد. با اینحال، سراینده مزمور، بی آنکه توضیحی به جهت سکوت خدا بیان دارد، قدوسیت او را تصدیق می کند: «اما تو قدوس هستی ...»

زحمات و رنجهای ما، نهایت، ما را بدین گنجی و پریشانی خواهند کشاند. ما آزاد هستیم که به حضور خدا فغان برآوریم. شاید هم از آن رهایی نیابیم. شاید هم جوابی برای ما نباشد. و این وجود، خدا کماکان قدوس است.

باز عیسی در این مورد برایمان از خود نمونه می گذارد که آن را در ۱ پطرس ۲: ۲۰ - ۲۴ می بینیم: زیرا چه فخر دارد هنگامی که گناهکار بوده، تازیانه خورید و متحمل آن شوید. لکن اگر نیکوکار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزد خدا ثواب است. زیرا که برای همین خوانده شده اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید، «که هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد.» چون او را دشنام می دادند، دشنام پس نمی داد و چون عذاب می کشید تهدید نمی نمود، بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد. که خود گناهان ما را در بدن خویش بردار متحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نماییم که به ضربهای او شفا یافته اید.

عیسی همه آنها را متحمل شد و بر این اعتماد کرد که خدا از تمامی آن زحمات او را عبور خواهد داد و بر این یقین استواری داشت که روزی همه چیز بر وفق مراد خواهد شد. مهم نیست شرایط چقدر دشوار به نظر رسد، خدا شما را از آن عبور داده و در نهایت همه چیز را بر وفق مراد خواهد کرد. اعتماد بر خدا بود که شهدای تاریخ مسیحیت را در ایمان خود پابرجا نگهداشت. در کتاب *شهدای ایمان*، ما داستان مسیحیان قرون اولیه را می بینیم که چطور بخاطر ایمان خود شهید شدند. عبرانیان ۱۱ اشعار بر آن می دارد که دنیا ارزش چنین افرادی را ندارد. خدا در آن معرفت خود، در تحمل رنج و عذاب عده ای را به سطحی بالاتر از دیگران می خواند و در انتها، زمانی که تمامی زحمات و عذابهای قوم خدا پایان گیرد، در حضور خداوند و لشکر آسمانی خواهند ایستاد و به تمامی نیروهای کائنات اعلان خواهد شد که: «دنیا ارزش آنان را نداشت!»

چرا به دانستن این مطالب احتیاج داریم؟

- ۱- اگر این را ندانم، زمانی که با مطلب رنج و عذاب انسانها و عدم رهایی آنها از جانب خداوند درگیرم، ممکن است خود را تنها احساس کنم.
- ۲- اگر بنخاطر زحمات از دست خدا عصبانی هستم، ممکن است خود را فردی غیرروحانی گمان کنم.
- ۳- زمانی که شخصاً در زحمت و عذاب باشم، ممکن است خود را تنها و ترک شده احساس کنم.
- ۴- زمانی که رنجها و زحمات در من تنش‌های ذهنی ایجاد می‌کنند، ممکن است طریقی نداشته باشم که خود را از دست آنها رهایی بخشم.
- ۵- ممکن است این احتیاج را در خود نبینم که برای تحمل زحمات به کتابمقدس مراجعه و از زندگی و دید عیسی مسیح نمونه بردارم.
- ۶- ممکن است ندانم که در مواقع زحمات از فیض خدا چگونه ممنون و سپاسگذار باشم.

شکل بخشی به پاسخ

۱- با توجه به آیاتی که از کلام خدا خدا خواندید و مقالاتی که مطالعه نمودید، حاکمیت خدا را در یک جمله تعریف کنید.

۲- یوسف با مرگ روبرو شد و نهایت هم به بردگی رفت؛ حقیق با خشونت و خونریزی شدید لشکری مهاجم مواجه شد؛ ایوب دارائی و سلامتی و عزیزان خود را از دست داد؛ پولس با مشکلاتی عدید دست و پنجه نرم کرد (در بین همه مشکلات یکی اینکه سنگسار شد و نیمه جان به مرگ سپرده شد). همه این افراد با این سؤال دست به گریبان بودند: زمانی که زندگی آنها در حال فروپاشی است، خدا چگونه می‌تواند هنوز خدایی حاکم باشد؟ شما در زندگی خود هم اکنون با چه چیزهایی دست به گریبانید؛ چیزهایی که در ذهن شما حاکمیت خدا را زیر سؤال قرار می‌دهد؟ تعالیم کتابمقدس چگونه به شما دلگرمی می‌بخشد؟

۳- یوسف و ایوب هر دو بعد از پایان گرفتن دوران سخت زندگی‌شان به عقب نگاه کردند و در تمامی وقایع، حاکمیت خدا را دیدند. از زندگی خود به دو واقعه اشاره کنید که بعد از گذشتن از آن دوران سخت، دست خدا را به شکلی واضح در آنها دیدید و متوجه شدید که خدا در حاکمیت و فیض خود آنها را به جهت خیریت شما هدایت می‌کرده است.

۴- مزموور داوود را از اتواریخ ۲۹: ۱۰ - ۱۳ به عنوان دعای خود بخوانید و خدا را به خاطر حاکمیت خود حمد گویند و بنخاطر کنترلی که بر همه چیز دارد، از او تشکر نمایید.

عظمت و قدرت، جلال و شکوه و بزرگی برانزنده توست. ای خداوند، هر چه در آسمان و زمین است مال توست. سلطنت از آن توست. تو بالاتر و برتر از همه هستی. ثروت و افتخار از تو می‌آید؛ تو بر همه چیز حاکم هستی. قدرت و توانایی در دست تو است؛ این تو هستی که به انسان قدرت و بزرگی می‌بخشی. ای خدای ما، از تو سپاسگزاریم و نام با شکوه تو را ستایش می‌کنیم.

بحث موضوع

۱- زمانی که می‌گوییم «خدا حاکم است»، منظورمان چیست؟

۲- چگونه ممکن است که خدا حاکم باشد و در عین حال بدی و شرارت در دنیا موجود باشد؟

۳- آیا خدا بر هر آنچه که اتفاق می‌افتد، حاکمیت دارد یا اینکه حاکمیت او صرفاً بر آن چیزهایی است که وقوع آنها در اراده اوست؟

۴- آیا این طبیعی است که انسان در برخی مواقع از زندگی خود در رابطه با حاکمیت خدا سؤال داشته باشد؟ اینگونه سوالات چه موقع سالم نیستند؟

۵- آیا اشتیاق ما در یافتن علت برای هر آنچه که در دنیا روی می‌دهد، در رابطه با باور حاکمیت خدا مانع ایجاد می‌نماید؟ نقش ایمان ساده در تمامی اینها چیست؟

۶- اگر ما کاملاً بر حاکمیت خدا اعتماد می‌کردیم، در نحوه تفکر، زندگی و نقشه‌های ما چه تغییراتی حاصل می‌شد؟ به شکل مشخص جواب دهید.

۷- تعلیم واضح کتابمقدس در رابطه با حاکمیت خدا در وضعیت فعلی شما چگونه به شما دلگرمی می‌بخشد؟

۸- بر اساس تمامی آن چیزهایی که خواندید و مطالعه کردید، به این سوال چگونه جواب می‌دهید:
«بین درد و رنج خود و شخصیت خدا چگونه سازش برقرار می‌کنیم؟»

۹- زمانی که دیگران دانسته و عمدی بر ما بدی می‌کنند، تعلیم کتابمقدس در رابطه با حاکمیت خدا چیست؟ دفعه بعد که باز قربانی بیعدالتی شدید، درک این اصل چه کاری در شما صورت خواهد داد؟

۱۰- چگونه می‌توان مصلوب شدن عیسی مسیح را نمودی از حاکمیت خدا در آن وضعیت کاملاً شریر به حساب آورد تا خدا از آن چیزی بسیار نیکو به ثمر آورد؟

۱۱- حاکمیت خدا برای تاریخ بشر و پایان همه چیز چه معنی و مفهومی دارد؟

گامهایی به جهت اطاعت

۱- مطالعه این موضوع عقیده اولیه شما را در این باره چگونه تغییر داده است؟ افکار خود را به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این تغییرات به چه طرق عملی بر زندگی شما اثر خواهند گذاشت (رفتار، منش، غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید. برای رشد خود اهدافی را مشخص و آن را با گروه و یا رهبر گروه خود در میان گذارید.

به کمک خدا من:

